

اگر خدا پیامبر فرست است پس دلیلی ندارد که این کارش را متوقف کند!
و اینک پروردگار راستی و درستی مرا برای راهنمایی شما فرستاده است!

نام من دریا رهنما

دین من ایرانی

و آیین من زندگی با هم نه در برابر هم

ایمیل تماس با من

Mahsa1irani@yahoo.com

آدرس وبلاگ من

www.daryarahnama.blogspot.com

آدرس فیس بوک من

www.facebook.com/darya.rahnama

تا ازلمان شهر را همی نیست

دریا رهنما

سوره

کونی ها

چندہ ها

9

بپه بازها

تقدیم به شاهین نجفی

11111111111111111111111111111111

گفت: سلام!

گفتم: سلام، خوبی؟

گفت: نه!... اصلاً!... داغونم دریا!...

گفتم: شما دیگه چرا؟!... ما باید داغون باشیم!

گفت: همه همینو میگن؛ شما دیگه چرا؟!... آخه مگه ما بی احساسیم؟ ما هم دل داریم دیگه!

گفتم: به هر حال شما در یک جایی بهتر از ما زندگی می کنید؛ مشکلات کمتری دارید! (دوستی که با من چت می کرد تو امریکا زندگی می کرد)

گفت: درسته! اما دلمون مثل دل شما پر از عشق و غم و خون و ...!

گفتم: حتماً عاشق شدی؟!!

گفت: چه جالب!...

گفتم: درست گفتم؟!... به هدف زدم؟

خندید و گفت: نه!... دلم گرفته از دست انسان ها!

گفتم: چه کار میشه کرد؟!... باید ساخت!

گفت: نه!... تو که مبارزی این حرف رو نزن!

گفتم: با انسان ها که همیشه مبارزه کرد! باید انسان ها رو دوست داشت! باید فقط با سیستمی که این انسان ها رو به وجود میاره مبارزه کرد!

گفت: با فلسفه ات مخالفم دریا!

گفتم: چرا؟

گفت: انسان ها رو دوست داشت؟!... این حرفت برا کتاب خوبه!

گفتم: خوب اگر انسان ها رو دوست نداشته باشی که کاری از پیش نمیره. چه طور میخوای تغییر به وجود بیاری بدون این که عشقی نسبت به انسان ها داشته باشی؟ تو داری برای نجات انسان ها تلاش می کنی؛ نمی خواهی که فقط خودتو نجات بدی!... غیر از اینه؟... اگر از انسان ها نفرت داشته باشی که دیگه برای کی و برای چی مبارزه می کنی؟

گفت: اوکی!... من ازت میخوام که خامنه ای رو دوست داشته باشی!

گفتم: من از وجود انسانی خامنه ای بدم نمیاد؛ از وجود اجتماعیش بدم میاد! از نقشی که در جامعه بر عهده گرفته!

خنده اش گرفت!...

گفتم: خنده داره؟!

گفت: آره!... این حرفت مثل حرف های احمدی نژاده!... ببخشیدها!

گفتم: خواهش می کنم!... احمدی نژاد اگه از این حرف ها بلد بود که این همه آدم نمی کشت!

گفت: دقیقاً!...

گفتم: شما قبل از این که احمدی نژاد روی کار بیاد، ازش متنفر بودید؟

گفت: نه!...

گفتم: پس چرا الان از او متنفرید؟

گفت: آخه الان شده رئیس جمهور!.. سرنوشت میلیون ها نفر افتاده دستش!

گفتم: خوب پس شما قبل از این که احمدی نژاد سر کار بیاد ازش متنفر نبودید، اما همین که به ریاست جمهوری رسید و صاحب نقشی در اجتماع شد آن وقت از او متنفر شدید! بنابر این **خوش آمدن و یا خوش نیامدن ما از افراد نه به خاطر موجودیت انسانی آن ها بلکه به خاطر موقعیتی است که در جامعه به دست می آورند. به خاطر نقشی است که در جامعه به عهده می گیرند. و این نقشی که افراد در جامعه بر عهده می گیرند و کاری که انجام می دهند (شغل)، موجودیت اجتماعی آن ها را می سازد!**

« **نقشی که افراد در جامعه بر عهده می گیرند آن ها را به یک موجود اجتماعی تبدیل می کند؛ یعنی به آن ها موجودیت اجتماعی می دهد. آن چیزی که باعث می شود ما از افراد بدمان بیاید یا خوشمان بیاید موجودیت اجتماعی آن هاست نه موجودیت انسانی آن ها.**»

برای مثال شما با یک نفر دعوا می کنید و کارتان به دادگاه می کشد. تا زمانی که ندانید این شخص چه کاره است به چشم یک انسان به او نگاه می کنید؛ اما همین که او شروع به معرفی خود می کند و مثلاً می گوید که یک پاسدار است یا مأمور نیروی انتظامی؛ بلافاصله برای شما به یک موجود اجتماعی تبدیل می شود که در مقابل شما عرض اندام می کند و آنگاه است که شما دیگر موجودیت انسانی او را نمی بینید بلکه فقط به چشم یک موجود اجتماعی به او نگاه می کنید و احساس می کنید که او می خواهد از موجودیت اجتماعی (موقعیت اجتماعی) خودش بر علیه شما استفاده کند.

یا مثلاً ممکن است شما از دلالت جماعت بدتان بیاید؛ اما در یک عروسی و یا یک میهمانی با یکی آشنا می شوید که نمی دانید او دلالت است. تا زمانی که نمی دانید او دلالت است به چشم یک موجود انسانی به او نگاه می کنید و حتی ممکن است با او رفیق صمیمی هم بشوید؛ اما ممکن است وقتی بفهمید که او دلالت است نظرتان نسبت به او عوض شود و دوستیتان را با او به هم بزنید. (مثال عرض می کنم)

مثال دیگر: شما در حال رانندگی به آخوندی که در کنار خیابان ایستاده و منتظر تاکسی است بر می خورید اما دوست ندارید او را سوار کنید؛ چون به چشم یک موجود اجتماعی به او نگاه می کنید

که در جامعه برای خود نقش و جایگاهی دارد. اما اگر همین شخص را بدون لباس آخوندی در کنار خیابان ببینید، آن گاه شما به چشم یک موجود انسانی به او نگاه می کنید و ممکن است او را سوار کنید.

باید دانست که منظور ما از انسانیت جسم انسان است نه چیزی به نام اندیشه ی انسانی و یا فلسفه و تفکری به نام انسانیت؛ چون چنین چیزی وجود ندارد. بسیاری از مردم و شاید همه ی مردم فکر می کنند که انسانیت یک نوع اندیشه است؛ یک نوع فلسفه است؛ آن چنان که از این گفته ی خمینی بر می آید: "اسلام مکتب انسان سازی است!" و یا این گفته که می گوید: "آدمی را آدمیت لازم است!"

کمونیست های کارگری و حکمتیست ها لطفاً توضیح بدهند که چه فرقی بین این گفته ی منصور حکمت و گفته ی خمینی وجود دارد که منصور حکمت می گوید: "اساس سوسیالیسم انسان است" و خمینی هم می گوید: "اسلام مکتب انسان سازی است". این دو گفته چه فرقی با هم دارند؟

هیچ فرقی بین این دو گفته وجود ندارد جز این که کمونیست های کارگری و حکمتیست ها هم فکر می کنند که انسانیت یک نوع تفکر است! به همین دلیل آن ها هم دم از "جامعه ی انسانی" و "حکومت انسانی" می زنند بدون این که تعریف مشخصی از انسانیت و جامعه ی انسانی داشته باشند. در حقیقت جامعه ی انسانی فقط یک جامعه ی خیالی است که هر کسی برداشت خاص خودش را از آن دارد. همان گونه که خمینی هم برداشت خاص خودش را از انسانیت دارد. جمله ی "اساس سوسیالیسم انسان است" از همین طرز تفکر ناشی می شود!

اگر قرار باشد تفکری به نام انسانیت و یا اندیشه ی انسانی وجود داشته باشد، پس باید تفکراتی مانند مرغابیت، خروسیت، خریت، تمساحیت و غیره هم وجود داشته باشد! کسانی که فکر می کنند انسانیت یک نوع اندیشه است در حقیقت می خواهند انسان را ورای حیوانات و مخلوقی برتر از حیوانات قرار دهند. در حالی که انسان هم حیوانی است مانند بقیه ی حیوانات! کسانی که دم از انسانیت به معنای داشتن اندیشه ی انسانی می زنند نا آگاهانی هستند که تئوری اشرف مخلوقات بودن انسان را به گونه ای دیگر بیان می کنند.

در واقع اگر نیک بنگریم حیوانیت حیوان بسیار بهتر از انسانیت انسان است. درست است که حیوانات برای تنازع بقا همدیگر را پاره می کنند اما هیچ حیوانی هم نوع خودش را تکه پاره نمی کند آن چنان که انسان ها با همدیگر این کار را می کنند. هیچ شیری شیرهای دیگر را به خاطر غذا نمی کشد آن چنان که انسان ها هموعان خود را برای پول و ثروت می کشند. هیچ حیوانی نسل کشی نمی کند آن چنان که هیتلر و صدام بر سر یهودیان و کردها آوردند. کاری که بشار اسد و خامنه ای بر سر ملت خود و هم نوعان خود می آورند با رفتار هیچ حیوانی قابل مقایسه نیست. اگر اشرف مخلوقات این است که باید به هیکل آفریننده ی این مخلوق شاشید!

از دلایل وجود نداشتن اندیشه ای به نام انسانیت این است که وقتی ما در موضع ضعف هستیم دم از انسانیت می زنیم اما وقتی در موضع قدرت هستیم نشان می دهیم که بویی از انسانیت نبرده ایم! اگر چیزی به نام اندیشه ی انسانی وجود داشته باشد حداقل باید ذره ای از آن در وجود بشار اسد باشد!

ممکن است بگویید که سگ ها و گرگ ها و شیرها هم با هم دعوا می کنند و همدیگر را تکه پاره می کنند. درست است اما این دعواها موقتی است و به زودی فراموش می شود و چند لحظه بعد حیوانات دوباره کنار هم جمع می شوند و سر یک میز با هم شام و نهار می خورند (!) اما انسان ها چنین نیستند و کینه و دشمنی آن ها ممکن است تا صدها سال ادامه داشته باشد.

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا آن چه این انسان به انسان می کند!

بنابر این منظور ما از موجودیت انسانی و انسانیت همان جسم انسان است نه اندیشه و تفکری به نام انسانیت؛ و هر جا من در این نوشته از کلمه ی انسانیت استفاده کرده ام منظورم همان جسم انسان است. وقتی که می گوئیم خلخالی به همان اندازه انسان است که نلسون ماندلا، منظورمان این است که خلخالی جسمی دارد شبیه جسم نلسون ماندلا و دیگر انسان ها. به همین دلیل خلخالی هم انسانی است مانند دیگر انسان ها.

به همین دلیل است که وقتی یک نفر را شلاق می زنند، یا سنگسار می کنند، ما فریاد بر می آوریم که انسانیت کجا رفته است؟ منظور ما از انسانیت در این جا این است که جسم فرد مورد تعرض قرار گرفته است نه روح او.

وقتی یک نفر را به زندان می اندازند و ما دم از حقوق بشر می زنیم؛ منظورمان از انسانیت این است که جسم فرد در بند شده است نه فکر او. هیچ زندانی نمی تواند اندیشه ی انسانی را در بند کند.

وقتی می گوییم جنگ پدیده ای ضد انسانی است منظورمان این است که در جنگ انسان ها را می کشند نه اندیشه ی انسانی را. هیچ جنگی نمی تواند هیچ اندیشه ای را از بین ببرد.

(شاید هم منظور خمینی از مکتب انسان سازی این بوده است که مسلمان ها سر زیر لحاف می کنند و انسان تولید می کنند!... اگر این طور باشد که درست فکر کرده؟!... کسی چه می داند؟!)

بنابر این هر فردی دارای دو موجودیت انسانی و اجتماعی است. موجودیت انسانی افراد همان جسم مادی آن هاست که از گوشت و پوست و خون و استخوان تشکیل شده است و دارای ویژگی های خاصی مانند رنگ پوست و رنگ چشم و دیگر چیزهاست. موجودیت اجتماعی افراد همان نقشی است که در جامعه بر عهده دارند که معمولاً در شغل آن ها خود را می نمایند.

معمولاً شاخص هایی که ما برای انسانیت بر می شمیریم مانند نوع دوستی، فداکاری، از خودگذشتگی، ترحم، کمک به فقرا، و دیگر چیزها هم ناشی از موجودیت اجتماعی ما هستند نه موجودیت انسانی ما!

آن چیزی که باعث تفاوت افراد و برتری یکی نسبت به دیگری می شود موجودیت اجتماعی آنهاست نه موجودیت انسانی ها. شما هیچ تفاوتی بین شیرها و یا بین فیل ها نمی بینید؛ به عبارت دیگر هیچ شیری را به شیر دیگر و یا هیچ فیلی را به فیل دیگر برتری نمی دهید؛ (البته به شرطی که از حیوانات به نفع خود استفاده نکنید!) چون شیرها، فیل ها، مرغان دریایی و دیگر حیوانات موجودیت اجتماعی ندارند؛ اما یک افسر را به یک گروهان برتری می دهید، چون نقشی که افسر در جامعه بر عهده دارد از نقش یک گروهان برتر و بالاتر است و یا یک رئیس جمهور را به یک کارگر

برتری می دهید چون نقشی که رییس جمهور در جامعه بر عهده دارد از نقش یک کارگر برتر است. در حالی که از دیدگاه موجودیت انسانی هم افسر و هم گروهبان و هم رییس جمهور و هم کارگر همه انسانند و برابر. خلغالی به همان اندازه انسان است که نلسون ماندلا؛ اما نقشی که هر کدام از آن ها در صحنه ی جامعه بر عهده گرفته اند باعث نفرت ما از یکی و دوست داشتن آن دیگری می شود.

مسئله ی موجودیت اجتماعی در مورد دختر و پسرهای دم بخت که می خواهند ازدواج کنند به خوبی خود را نشان می دهد. دخترها و پسرها هنگامی که می خواهند ازدواج کنند به موجودیت اجتماعی همسر آینده ی خود بیشتر اهمیت می دهند تا به موجودیت انسانی او!... به شغل و درآمد زن یا شوهر خود بیشتر اهمیت می دهند تا به انسان بودن او!... البته وقتی پُز روشنفکری می دهند دم از برابری انسان ها می زنند؟!

می گویند معلمی رفت خواستگاری یه دختر!... دختره بهش گفت: برو بابا!... من یه گروهبان اومدم خواستگاریم ردش کردم رفت؛ حالا پیام زن یه معلم بشم!

همین موجودیت های اجتماعی است که حس حسادت و دشمنی را نسبت به دیگران در وجودمان می پروراند. یارو تا دیروز که دانش آموزی بیش نبود همه ی فک و فامیل و دوست و آشنا دوستش داشتند و نسبت به او مهربانی می کردند، اما حالا که رشته ی پزشکی قبول شده حس حسادت و کینه توزی همه رو بر انگیزته!

چرا همه ی ما بچه ها رو دوست داریم؟ چون بچه ها موجودیت اجتماعی ندارند. اما اگر یک وقت خدای ناکرده بچه ای موجودیت اجتماعی پیدا کنه بلافاصله به یک آدم مهم تبدیل میشه و دوستان و دشمنانی پیدا می کنه. مثلا بچه هایی که با مرگ پدرشان به پادشاهی می رسند! حالا بچه ی بیچاره روحش هم خبر نداره که چرا عده ای با او دشمنند و عده ای با او دوست؟!

همین احمدی نژاد خودمون!... تا وقتی بچه بود خاله اش قربون صدقه اش می رفت اما حالا که بزرگ شده و به یک موجود اجتماعی تبدیل شده، اگه دست خاله اش بیفته چوب توی کونش می کنه!... چرا؟ چون موجودیت اجتماعی مهمی پیدا کرده و از پسر خودش زده جلوا!

این کینه و نفرت از موجودات اجتماعی تا جایی ادامه پیدا می کند که اگر به فرض ما از یکی بدمان بیاد از کل خانواده و زن و بچه اش هم بدمان می آید. مثلا اگر به فرض ما از عمویمان بدمان بیاید، از پسر عمویمان هم بدمان می آید! چرا؟ چون به چشم پسر عمو به او نگاه می کنیم نه به چشم یک انسان!

حالا بریم سر اصل مطلب!

تا این جا فهمیدیم که نابرابری انسان ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست نه موجودیت انسانی آن ها. به نظر شما آیا برابری انسان ها می تواند تحقق پیدا کند تا زمانی که موجودیت های اجتماعی وجود دارند و اهمیت برتر و بالاتری نسبت به موجودیت انسانی دارند؟ اصولا چرا موجودیت اجتماعی افراد مهمتر و برتر از موجودیت انسانی آن هاست؟

این به این علت است که موجودیت اجتماعی افراد نقش تعیین کننده ای در معیشت آن ها دارد. انسان ها با موجودیت اجتماعی خود زندگی می کنند، با موجودیت اجتماعی خود نان در می آورند؛ درآمد آن ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست، آن ها با موجودیت اجتماعی خود کار می کنند، کاسبی می کنند، اقتدار به دست می آورند، اعتبار به دست می آورند، ثروتمند می شوند، در حالی که هیچ کس با موجودیت انسانی خود حتی یک لقمه نان هم به دست نمی آورد. هیچ کس به کسی به خاطر انسان بودنش حقوق و دستمزد نمی دهد. افراد به خاطر شغلی که دارند و کاری که انجام می دهند (موجودیت اجتماعی) حقوق و دستمزد می گیرند. هیچ کس به آدمی که بیکار است برای همیشه و به طور مرتب نان نمی دهد حتی اگر بچه ی خودش باشد.

به همین علت است که دختر 14 ساله را به پیرمرد هشتاد ساله می دهند! دخترها یک شوهر بازاری بی سواد اما پولدار را به یک جوان تحصیلکرده ی بیکار ترجیح می دهند. چون بازاری موجودیت اجتماعی دارد اما جوان بیکار حتی اگر تحصیلکرده هم باشد موجودیت اجتماعی ندارد.

از این جا نتیجه می گیریم که: تا زمانی که موجودیت های اجتماعی افراد نقش تعیین کننده تری از موجودیت انسانی آن ها در زندگیشان دارد، حرف زدن درباره ی برابری انسان ها شعاری توخالی

است و فقط زمانی می توانیم به برابری انسانها برسیم که موجودیت اجتماعی آن ها نقش تعیین کننده ای در تأمین معیشتشان نداشته باشد.

آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا می توانیم به جامعه ای برسیم که در آن شغل افراد تأثیری در معیشت آن ها نداشته باشد؟ آیا می توانیم به جامعه ای برسیم که در آن دخترها به خاطر شغل و درآمد خواستگارشان به ازدواج با آن ها تن در ندهند؟ آیا می توانیم به جامعه ای برسیم که در آن یکی به خاطر چندر قاز حقوق در مقابل دیگری سر خم نکند؟

جالب این جاست که بسیاری از دانشجویان دانشگاه ها که در حرف و شعار دم از برابری انسان ها هم می زنند، دانسته یا نادانسته وقتی پای حقوق ودرآمدشان به میان کشیده می شود، می گویند: کسانی که درس خوانده اند چون زحمت بیشتری کشیده اند باید از درس نخوانده ها که زحمت نکشیده اند، حقوق و درآمد بیشتری داشته باشند. آیا این تحصیل کرده ها با این طرز فکر خود در عمل به موجودیت اجتماعی افراد اهمیت بیشتری نمی دهند؟

می گویند در اوایل انقلاب که دانشجویان کمونیست در دانشگاه ها جمع می شدند، عده ای از مخالفان کمونیست ها دور دخترها جمع می شدند و می گفتند: خانم شما که می گوئید طرفدار طبقه ی کارگرید، من کارگرم! آیا حاضرید با من ازدواج کنید؟ و یارو بیچاره هیچ جوابی نداشت که به این افراد بدهد!

در بالا گفتیم که بچه ها موجودیت اجتماعی ندارند، یا درس خوانده ی بیکار موجودیت اجتماعی ندارد. در اصل این ها موجودیت اجتماعی دارند اما این موجودیت اجتماعی نقش تعیین کننده ای در تأمین معیشتشان ندارد؛ به همین دلیل بچه ها کمتر مورد کینه و حسد قرار می گیرند؛ اما با وجود این بیشتر مردم، که در حرف دم از برابری انسان ها می زنند، آگاهانه یا نا آگاهانه سعی می کنند که بچه هایشان را به صورت موجوداتی اجتماعی در آورند که مورد توجه دیگران قرار گیرند و به اصطلاح به آن ها شخصیت بدهند؛ اما نمی دانند که با این کار خود در عمل به آن ها درس نابرابری انسان ها و مهم بودن موجودیت های اجتماعی را یاد می دهند. مثلا با پوشاندن لباس خلبانی یا لباس پلیس به پسر بچه ها و یا پوشاندن کت و شلوار و کراوات به آن ها در میهمانی ها می خواهند آن ها

را به موجوداتی اجتماعی تبدیل کنند که دیگران به آن‌ها به چشم یک موجود اجتماعی نگاه کنند و برای آن‌ها احترام قائل شوند؛ البته همین کار هم باعث حس کینه توزی و دشمنی نسبت به آن بچه می‌شود. آیا این نوع تربیت، نابرابری انسان‌ها را به بچه‌ها القاء نمی‌کند؟ آیا بهتر نیست که بچه‌ها را در پوشیدن لباس آزاد بگذاریم تا خود را با دیگران برابر احساس کنند و به این ترتیب حس برابری با دیگر انسان‌ها را در آن‌ها به وجود آوریم؟

اصولا پوشیدن هر نوع یونیفورمی انسان‌ها را به موجودات اجتماعی تبدیل می‌کند. موجوداتی اجتماعی که در یک گروه و یا سازمان به صورت متحد عمل می‌کنند. برای مثال در بالا گفتم که شما با دیدن یک آخوند به چشم یک انسان به او نگاه نمی‌کنید بلکه به صورت یک موجود اجتماعی به او نگاه می‌کنید، چون لباس آخوندها هم یک نوع یونیفورم است. به همین دلیل است که دولت‌هایی که خواهان تداوم نابرابری انسان‌ها هستند تلاش می‌کنند که با پوشاندن یونیفورم به افراد هم شغل، هر چه بیشتر مردم را به موجودات اجتماعی تبدیل کنند. به همین دلیل تا آن‌جا که می‌توانند سعی می‌کنند کسانی را که در یک گروه، سازمان و اداره کار می‌کنند، لباس هم شکل (یونیفورم) بپوشانند. مانند پلیس‌ها، رانندگان اتوبوس، کارمندان بانک‌ها، کارمندان بیمارستان‌ها، خدمات هواپیمایی، رفتگران، مأموران شهرداری و حتی دانش‌آموزان! (در ایران به پارکبان‌ها هم لباس یونیفورم و باتوم داده‌اند که به برکت همین لباس و باتوم هر کدام برای خود به ابرقدرتی تبدیل شده‌اند؟!)

در گذشته که لباس‌های یونیفورم وجود نداشت موجودیت‌های اجتماعی کمتر به چشم می‌خورد؛ به همین دلیل مردم همه به چشم انسان به همدیگر نگاه می‌کردند. اما امروزه با گسترش این یونیفورم‌ها در تمامی سطوح جامعه دیگر چیزی به نام موجود انسانی کمتر به چشم می‌خورد و همه به چشم موجودات اجتماعی به همدیگر نگاه می‌کنند؛ شاید به همین دلیل است که می‌گویند انسانیت نمانده!... چرا؟ چون همه به موجودات اجتماعی تبدیل شده‌اند.

(آقای نیروی انتظامی ما دوست داریم به شما به چشم یک انسان نگاه کنیم، اما این یونیفورم شما نمی‌گذارد!... آقای پاسدار ما می‌خواهیم شما را به چشم یک انسان نگاه کنیم اما این یونیفورم شما مانع می‌شود!)

از نوشته های بالا متوجه می شوید که برابری انسان ها با حرف و شعار و نصیحت و گفتن این که با یکدیگر مهربان باشید و به همدیگر احترام بگذارید، به وجود نمی آید. برابری انسان ها زمانی به وجود می آید که مردم به چشم انسان به یکدیگر نگاه کنند و این ممکن نیست مگر این که موجودیت های اجتماعی از بین بروند.

چون در همه ی جوامع هر کس دارای شغلی است و شغل ها هم از بین نمی روند، بنابراین به نظر نمی رسد که موجودیت های اجتماعی از بین بروند. به بیان دیگر، چون هر کس در هر جامعه ای دارای شغل و موقعیتی است که از آن به نفع خود بهره برداری می کند، به نظر نمی رسد که نابرابری انسان ها از بین برود. یعنی نابرابری انسان ها همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. پس چه کار باید کرد تا به برابری انسان ها برسیم؟

از این بحث هم چنین می توان به دلیل نابرابری زن و مرد هم رسید. زن ها هم اگر در جامعه موجودیت اجتماعی مهمی داشته باشند از خیلی از مردها برتر و بالاترند. مثلاً یک زن دکتر از یک مرد کارگر بالاتر است؛ یا یک زن وزیر و یا وکیل از یک کارمند مرد بالاتر است؛ اما چون اکثریت زن ها در جامعه از موقعیت اجتماعی پایین تری نسبت به مردها برخوردارند و یا خیلی از آن ها در کنج خانه ها کار می کنند به همین دلیل به طور کلی زن ها از نظر موجودیت اجتماعی در سطح پایین تری از مردها قرار دارند.

شاید تلاش برای به دست آوردن موقعیت های اجتماعی مهم در جامعه یکی از دلایلی باشد که فمینیست ها فکر می کنند با آن می توان به برابری زن و مرد رسید. همچنان که توضیح دادیم تا زمانی که موجودیت های اجتماعی وجود دارند و این موجودیت ها نقش تعیین کننده در معیشت مردم دارد این نابرابری از بین نمی رود. حتی اگر زن ها به تمام موقعیت های اجتماعی مهم در جامعه برسند، برابری زن و مرد به وجود نمی آید، بلکه فقط جای زن ها و مردها در نقش های اجتماعی عوض می شود. فکر نکنید چون کابینه ی دولت فرانسوا اولان فرانسه از تعداد مساوی زن و مرد تشکیل شده است، دیگر در فرانسه برابری زن و مرد به وجود آمده است؟ خیر در این مورد برابری اجتماعی فقط برای آن چند تا زن و مرد وزیر به وجود آمده است نه برابری انسانی برای تمام افراد جامعه! برابری ای که مردم در جامعه ی طبقاتی به دنبال آن هستند برابری موجودیت های اجتماعی

است نه موجودیت های انسانی! یک کارمند که با مدرک لیسانس و سابقه خدمت معلوم در اداره ای کار می کند می خواهد از نظر حقوق و مزایا با کارمند دیگری که دارای همان مدرک لیسانس و همان میزان سابقه ی کار است برابر باشد و این یعنی برابری موجودیت اجتماعی نه موجودیت انسانی!

همان طور که گفتیم موجودیت اجتماعی تعیین کننده ی معیشت انسان هاست. برای این که بتوانیم به برابری انسان ها برسیم باید نقش تعیین کنندگی معیشت را از موجودیت اجتماعی حذف کنیم. یعنی کاری نکنیم که شغل افراد و یا موقعیت اجتماعی افراد تأثیری در درآمد و معیشت آن ها نداشته نباشد. اگر چنین باشد دیگر دخترها بین دکتر و کارمند برای ازدواج تفاوتی نمی گذارند! اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا با دادن حقوق و دستمزد مساوی به یک پزشک و یک معلم ابتدایی می توان کاری کرد که شغل افراد تأثیری در معیشت آن ها نداشته باشد؟ آیا در این صورت کسی به خود زحمت درس خواندن می دهد که پزشک بشود؟ آیا صرفاً با گفتن این که افراد در برابر قانون مساوی هستند، می توان به برابری انسان ها دست یافت؟ آیا برابری حقوق زن و مرد در تمامی عرصه های اجتماعی مانند داشتن حق رأی، به دست آوردن حق رانندگی (در عربستان) و یا وزیر و وکیل شدن در جامعه به معنای برابری انسانی است؟

از این بحث می توان نتیجه گرفت که، زمانی ما می توانیم دم از برابری انسان ها بزنیم که موجودیت اجتماعی افراد نقش تعیین کننده در معیشت و زندگی آن ها نداشته باشد. و آن زمانی است که انسان ها از موجودیت اجتماعی خود به نفع خود بهره برداری شخصی نکنند، بلکه از موجودیت اجتماعی خود به نفع جامعه بهره برداری کنند (مانند زنبور عسل) و چنین چیزی فقط در جامعه ای امکان پذیر است که در آن مالکیت وجود نداشته باشد و هر کس با هر شغل و موقعیتی حاصل کار و زحمت خود را در اختیار جامعه قرار دهد و از حاصل کار و زحمت دیگران استفاده کند. آن جاست که افراد جامعه همه با هم برابر و همسانند. آن جاست که دکتر و مهندس با کارگر و کشاورز برابر و همسانند. آن جاست که دیگر، دخترها و پسرها برای انتخاب زوج خود به شغل و موقعیت آن ها چشم نمی دوزند، بلکه به موجودیت انسانی آن ها نگاه می کنند. در چنین جامعه ای شغل و موقعیت، پول و ثروت و قدرت نمی آورد و تمام موجودیت های اجتماعی به موجودیت های

انسانی برابر تبدیل می شوند. این موضوع بحثی است جداگانه که درباره ی آن در فصل زندگی جمعی توضیح داده ام.

22222222222222222222

افکار و عقاید آدم ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست نه موجودیت انسانی آن ها. هیچ انسانی با فکر و اندیشه ای خاص و یا عام به دنیا نمی آید. هیچ انسانی فیزیکدان و یا فیلسوف به دنیا نمی آید. به نظر شما ممکن است بچه ای به دنیا بیاید و ادعا کند که مارکسیست است؟ آیا باور می کنید که بچه ای به دنیا بیاید و به خدا یا علی اعتقاد داشته باشد؟ همان طور که برایتان قابل قبول نیست که بچه ای به دنیا بیاید و مارکسیست باشد، نباید برایتان قابل قبول باشد که بچه ای به دنیا بیاید و به خدا یا علی اعتقاد داشته باشد و یا مسلمان و پیرو محمد باشد.

بنابر این فکر و عقیده ی افراد مانند رنگ چشم و رنگ پوست نیست که جزیی از موجودیت انسانی آن ها باشد و همراه با آن ها به دنیا بیاید؛ بلکه ناشی از موجودیت اجتماعی افراد است که در طول زندگی هر فرد در وجود او شکل می گیرد.

ممکن است بگویید که چون انسان ها با مغز خود فکر می کنند و مغز هم قسمتی از جسم انسان است بنابر این فکر افراد ناشی از موجودیت انسانی آن ها است نه موجودیت اجتماعی آن ها! درست است فکر از مغز تراوش می کند. اما مگر حیوانات هم مغز ندارند؟ پس چرا آن ها فکر نمی کنند؟ فکر انسان نتیجه ی عمل اوست و عمل او هم همان شغل و موقعیت اجتماعی اوست. انسان ها با کار روی موضوع مورد نظر خود که در رابطه با شغلشان است دارای فکر می شوند و این افکار را دوباره به کار می گیرند و موجب تغییر جهان می شوند. اما حیوانات چون کار نمی کنند بنابر این فکر در آن ها ایجاد نمی شود. آیا تا به حال دیده اید که گوسفندان موجب تغییر جهان شوند؟! این جاست که می گوئیم افکار انسان ها ناشی از دنیای بیرون از مغز آن هاست نه درون مغز آن ها!

چون افکار انسان ها ناشی از دنیای بیرون از مغز آن هاست بنابر این محیط زندگی، محیط جغرافیایی، خانواده، همکاران، آدم هایی که با آن ها رفت و آمد می کنند، همه روی فکر و عقیده ی انسان ها تأثیر می گذارند و فکر و عقیده ی آن ها را می سازند.

این نوع تفکر که افکار انسان ها ناشی از موجودیت انسانی آن هاست، خود را در اشکال و ابعاد مختلف می نمایاند. مثلاً در بسیاری از فیلم ها و یا سریال های تلویزیونی از این گفته ها بسیار به خورد مردم می دهند که: فلانی مدیریت تو ذاتشه! (سریال آشپزباشی با بازی فاطمه ی معتمد آریا و پرویز پرستویی) یا فلانی ریاست تو خونشه! یا فلانی جنگاوری و دلاوری در نهادشه! یا فلانی مادرزادی هنرپیشه س! فلانی مادر زادی حماله! فلانی ذاتاً جنایت کار به دنیا اومده! فلانی آدم پاک نهادیه! فلانی آدم پاک سرشتیه! فلانی آدم بد ذاتیه! فلانی آدم نیکو سرشتیه! فلانی آدم پست فطریه! فلانی ذاتاً دروغگوئه! فلانی مهارت رانندگی رو از پدرش به ارث برده، مهارتش ارثیه، خانوادگی هنرمندند! و بسیاری دیگر از این مزخرفات! (هیچ حمالی مهارت حمالی با خود به دنیا نمی آورد! همان طور که شاعر می فرماید: کار نیکو کردن از پر کردن است!)

نمونه های دیگری از این نوع تفکر را ما در این گفته ها می بینیم که می گویند: فقر فرهنگی باعث فقر اقتصادی می شود! و یا می گویند کسانی که ترقی کرده اند و به پول و ثروت و شهرت و موقعیت های اجتماعی مهمی رسیده اند از فکرشان استفاده کرده اند! و مثال هایی هم می زنند مانند بیل گیتس و ادیسون و ماری کوری و استیو جابز و صاحب فیس بوک و دیگران؛ و آن هایی هم که در فقر بسر می برند یا فکر ندارند و یا تنبل هستند!

کسانی که این گونه فکر می کنند در حقیقت می خواهند مسؤلیت فقر و بدبختی مردم را به گردن خودشان بیندازند. در واقع می خواهند بگویند که افکار آدم ها ناشی از موجودیت انسانی آن هاست نه موجودیت اجتماعی آن ها؛ و نتیجه می گیرند که اگر کسی فقیر است به خاطر بی فکری و حماقت خودش است نه به خاطر موجودیت و موقعیت اجتماعی!

من در این جا از آن دسته آدم هایی که می گویند فقر فرهنگی باعث فقر اقتصادی می شود؛ می پرسم: میشه بفرمایید بگویند که ثروتمندان چگونه فکر می کنند و یا چه فرهنگی دارند که فقرا این فرهنگ رو ندارند و نمی توانند این گونه فکر کنند؟

مگر فرهنگ پولدارها چه فرقی با فرهنگ فقرا دارد که آن ها پولدار می شوند و این ها در فقر بسر می برند؟ مگر پولدارها چه فرهنگی دارند که فقرا این فرهنگ رو ندارند؟ مگر فرهنگ صادق

محصولی یا رحیمی یا رفسنجانی و یا احمدی نژاد با فرهنگ یک کارگر و یا یک معلم چه فرقی دارد که صادق محصولی صاحب صد و پنجاه میلیون دلار می شود، رفسنجانی صاحب میلیاردها دلار می شود، اما یک معلم محتاج نان شب است؟ یعنی علم و دانش و فرهنگ یک بازاری یا صادق محصولی و یا رفسنجانی از علم و دانش و فرهنگ و سواد یک معلم یا یک استاد دانشگاه بالاتر است؟

مگر با چشم خودتان نمی بینید که خیلی از پولدارها حتی سواد خواندن و نوشتن هم ندارند و " هررر " را از " بررر " تشخیص نمی دهند! مگر با چشم خودتان نمی بینید که خیلی از این آقایونی که برج می سازند حتی حرف زدن هم بلد نیستند و قاطر را از قناری تشخیص نمی دهند؟! مگر همین پولدارها نیستند که مانند فقرا به خدا و پیغمبر و دین و مذهب اعتقاد دارند و همین فرهنگ مردم عادی را دارند؟!

مگر غیر از این است که موقعیت اجتماعی این آقایان یعنی آقایان محصولی و رفسنجانی و خامنه ای و دیگر پولدارها باعث ثروتمند شدن آن ها شده است؟ مطمئناً اگر این ها در موقعیت اجتماعی دیگری قرار می گرفتند به این ثروت و مکنت نمی رسیدند. مطمئناً اگر بیل گیتس در موقعیت اجتماعی دیگری قرار می گرفت، مثلاً در یک مزرعه کار می کرد بیل گیتس نمی شد. مطمئناً اگر مارکس به انگلستان نمی رفت و در محیط سرمایه داری آن جا قرار نمی گرفت مارکس نمی شد. مطمئناً اگر من از یک شهرستان دور افتاده به تهران نمی آمدم، یعنی در موقعیت اجتماعی جدیدی قرار نمی گرفتم این دریا رهنمایی که می بینید نمی شدم! شاید شوهر می کردم به یک راننده تاکسی و الان صاحب چند تا بچه می شدم!

کسی که شجریان همیشه در موقعیت خوانندگی قرار می گیره که شجریان میشه و الا کسی با فکر کردن خواننده نمیشه! کسی که فردین همیشه در موقعیت هنرپیشگی قرار می گیره که فردین میشه و الا کسی با فکر کردن هنرپیشه نمیشه! کسی که پولدار میشه در موقعیت و مسیر پولدار شدن قرار می گیره که پول دار میشه و الا کسی با فکر کردن پولدار نمیشه!

چرا می گوییم فلانی مکانیک موفقی است؟ آیا اگر او در موقعیت مکانیک شدن قرار نمی گرفت به مکانیک موفقی تبدیل می شد؟

تا کسی در موقعیت یک مهندس ساختمان و یا معماری قرار نگیرد (یعنی درسشو نخونه) نمی تونه طرح و نقشه ی یک برج رو به ذهنش بیاره و تا کسی تو کار ساخت و ساز نباشه یعنی در موقعیت یک بساز و بفروش قرار نگیرد فکر ساختن یک برج به مغزش خطور نمی کنه! این را برای آن دسته از کسانی می گویم که نشسته اند ته خانه و می خواهند با فکر کردن به جایی برسند. نه عزیزم بلند شو دنبال موقعیت بگرد! با فکر کردن به جایی نمی رسی!

البته این را هم بدانید که جمهوری اسلامی تمام موقعیت ها را از مردم و بخصوص جوان ها گرفته و آن ها را در اختیار خانواده ی شهدا و جانبازان و آخوندها و پاسداران و دیگر وابستگان خود گذاشته است!

اگر می بینید که یک بچه ی فقیر به مقام بالایی در جامعه می رسد و یا به پول ثروت هنگفتی دست پیدا می کند، به علت این است که در یک موقعیت اجتماعی و یا اقتصادی (مسیر پولدار شدن) قرار گرفته است که باعث پیشرفت و ترقی او شده است.

موجودیت اجتماعی آخوندها در ایران و نقشی که در طول تاریخ در افکار مردم داشتند این موقعیت را در اختیار آن ها قرار داد که به حکومت برسند و صاحب چنین ثروت و مکننت و خدم و حشمی بشوند. این موجودیت و موقعیت اجتماعی آن ها بود که به فکر رسیدن به قدرت افتادند نه فکر آن ها. خیلی ها به فکر رسیدن به قدرت هستند اما موقعیت اجتماعی شان به آن ها این اجازه را نمی دهد. منم دوست دارم رییس جمهور بشوم، اما در موقعیتی نیستم که این اجازه را به من بدهند!

بنابر این؛ این افکار آدم ها و فرهنگ آن ها نیست که موجودیت اجتماعی آن ها را می سازد؛ درست بر عکس این موجودیت اجتماعی و موقعیت اجتماعی آن هاست که افکار آن ها را می سازد. البته باید این را هم اضافه کنیم که، کسانی که در یک موقعیت اجتماعی قرار می گیرند فکرشان را هم در همان راه (در مسیر شغلشان) به کار می اندازند و پیشرفت و ترقی خود را تکمیل می کنند و همین به کارگیری فکر در مسیر موجودیت اجتماعی است که ما را به اشتباه می اندازد که فکر آدم ها باعث ترقی و پیشرفت آن ها می شود. اگر استیو جابز در مسیر کامپیوتر و نرم افزار و برنامه سازی قرار نمی گرفت که به این چیزها فکر نمی کرد و به این جا که رسیده است هرگز نمی رسید.

بنابر این پیشرفت و ترقی و پولدار شدن و فقر ناشی از موجودیت اجتماعی افراد و موقعیتی است که در آن قرار گرفته اند نه ناشی از موجودیت انسانی آن‌ها! همان طور که در بالا گفتیم انسان‌ها از راه موجودیت و موقعیت اجتماعی‌شان (نقشی که در جامعه بر عهده دارند) معیشت خود را تأمین می‌کنند؛ درآمدشان از موجودیت اجتماعی‌شان است. از راه موجودیت اجتماعی و موقعیت اجتماعی است که ترقی می‌کنند، پولدار می‌شوند، صاحب جاه و مقام می‌شوند و به نان و نوایی می‌رسند.

همین طور فالگیرهایی که خصوصیات اخلاقی و رفتاری انسان‌ها را ناشی از ماه تولد آن‌ها می‌دانند و نشریات و روزنامه‌ها و تلویزیون‌هایی که این‌گونه اراجیف را پخش می‌کنند همه از این دسته افرادند که می‌پندارند فکر انسان ناشی از موجودیت انسانی آن‌هاست. این که شما آدم خوش برخوردی هستید چون متولد ماه مهر هستید و یا پول پرست و خسیس هستید چون متولد ماه تیر هستید، نشان از این نوع تفکر دارد. پول پرستی و خساست و دست و دل بازی و خوش برخوردی و بد رفتاری و دیگر رفتارهای انسانی مانند کینه توزی و خشونت و سنگدلی و... همه ناشی از تفکر آدم‌ها هستند و تفکر هم ناشی از موجودیت اجتماعی انسان است.

نتیجه این که هیچ انسانی در موجودیت انسانی خود تفکر و اندیشه‌ای خاص و یا عام ندارد، همان طور که هیچ حیوانی تفکر خاص و عامی ندارد. همین که هیچ فردی با فکر و اندیشه به دنیا نمی‌آید خود نشان دهنده‌ی این است که افکار آدم‌ها ناشی از موجودیت انسانی آن‌ها نیست. این جاست که می‌گوییم تفکری به نام انسانیت وجود ندارد!

همان طور که در بالا گفتیم افکار و عقاید آدم‌ها از موجودیت اجتماعی آن‌ها به وجود آمده است. همین موجودیت‌های اجتماعی هستند که افکار مختلف را در زمینه‌های مختلف به وجود می‌آورند. یک کشاورز هنگامی که روی زمین کار می‌کند و گل و گیاه می‌کارد؛ راجع به گل‌ها و گیاهان و انواع درختان و خواص و فواید آن‌ها و هم چنین خاک و آب و منابع طبیعی آگاهی‌هایی به دست می‌آورد. همین دانسته‌ها هستند که فکر او را می‌سازند. یک نجار هنگامی که روی موضوع مورد نظر خود یعنی چوب کار می‌کند؛ اطلاعاتی راجع به انواع چوب و خواص آن‌ها و همچنین روش‌های اندازه‌گیری و طول و عرض و عدد و رقم به دست می‌آورد. همین اطلاعات هستند که فکر یک نجار را می‌سازند. همین طور آهنگر و مسگر هنگام کار روی فلزات اطلاعاتی راجع به خواص فلزات، سختی و

نرمی انواع فلزات و چگونگی ترکیب آن ها و ساختن انواع آلیاژها را به دست می آورند. این اطلاعات مجموعه ی فکر آن ها را می سازد. به همین ترتیب موجودیت های اجتماعی دیگر هم با کار روی موضوعات مورد نظر خود افکار خود را می سازند. به همین دلیل است که می گوئیم افکار انسان ها زاینده ی موجودیت اجتماعی آن هاست نه موجودیت انسانی آن ها.

بنابر این علم کشاورزی و گیاه شناسی از هزاران سال تجربه و دانش کشاورزان به وجود آمده است. صنعت از هزاران سال تجربه و دانش آهنگرها و مسگرها و دیگر فلزکاران به وجود آمده است. همین آهنگران و فلزکاران و نجاران بودند که با ساختن چرخ و گاری و ارابه پایه های صنعت اتومبیل سازی را بنیان نهادند. علم اقتصاد نتیجه ی قرن ها تجربه ی تجار و بازاریان است که اکنون جمع آوری شده و به شکل منسجمی در آمده است. دین و مذهب نتیجه ی هزاران سال فعالیت و تلاش روحانیونی است که برای امرار معاش دین فروشی را پیشه ی خود کرده اند. علم سیاست نتیجه ی هزاران سال تجربه و یادگیری مدیران و اداره کنندگان جامعه است. هنر موسیقی و رقص و آواز شاید از ساز و دهل چی هایی به وجود آمده که در جشن ها و عروسی ها برای شادی مردم می خوانده اند و می نواخته اند. همین ساز و دهل چی ها بعد ها این کار را به شغل ثابت خود تبدیل کردند و موجودیت اجتماعی مستقلی به نام هنرمند برای خود ایجاد کردند. بقیه ی رشته های هنری نیز به همین منوال به وجود آمده اند. بازیگران تئاتر و سینما از نمایش های خیابانی و نمایش های روضی به وجود آمده اند. نقاشی و عکاسی از تصویر گری آدم ها از ثروتمندان و قدیسین و ... به وجود آمده است. بنابر این موجودیت های اجتماعی متفاوت، افکار و اندیشه های متفاوت را در زمینه های فنی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی، دینی، هنر و غیره را به وجود آورده اند. به بیان دیگر افکار مختلف حاصل موجودیت های اجتماعی مختلف است.

بسیاری از این موجودیت های اجتماعی در گذشته به نوعی در هم ادغام بوده اند؛ مثلاً یک کشاورز هم کار کشاورزی انجام می داده و هم می توانسته نقش یک رهبر مذهبی را انجام دهد. یا یک رهبر مذهبی هم کار دینی می کرده است و هم در اداره ی جامعه دخالت می کرده و مانند یک سیاستمدار عمل می کرده است؛ هم چنان که امروزه هم همین کار را انجام می دهند. اما با گذشت زمان بیشتر این موجودیت های اجتماعی راه خود را از دیگر موجودیت ها جدا ساخته و به موجودیت های

اجتماعی مستقلی تبدیل شده اند. مثلا همان ساز و دهل چی ها شاید خود از کشاورزانی بوده اند که در جشن ها و شادی ها برای مردم می خوانده و می نواخته اند؛ اما وقتی که مردم برای قدردانی از زحماتشان به آن هدیه می داده اند به این نکته پی برده اند که می توانند از این راه نان خود را دریاورند. به همین دلیل شغل کشاورزی را رها کرده و خود به یک موجود اجتماعی مستقل تبدیل شده اند. (البته نه یک شبه بلکه به مرور زمان) همان گونه که امروزه موسیقی دان ها و دیگر هنرمندان هم هر کدام برای خود موجودیت های اجتماعی مستقلی دارند.

اما اینکه چرا موجودیت های اجتماعی مختلف افکار مختلف و گاه متضاد و حتی فراتر از موجودیت اجتماعی خود دارند (مثلا یک پلیس ممکن است در زمینه ی زیست شناسی هم اطلاعاتی داشته باشد و یا یک سرمایه دار مثل فردریک انگلس افکار ضد سرمایه داری و کمونیستی داشته باشد)، به این دلیل است که انسان ها افکار و عقاید و دانسته های خود را منتشر می کنند.

انسان ها دانسته ها و تجربیات خود را به دیگران و همچنین به نسل های بعد از خود انتقال می دهند. به بیان دیگر در نشر افکار و عقاید خود می کوشند. یک کشاورز در یک میهمانی از دانسته های خود درباره ی گیاهان مختلف حرف می زند. یک روحانی در مراسم عزاداری از خدا و جهان آخرت برای مردم می گوید و آن ها را از عذاب الیم (علیهم؟) و تقاص رجیم می ترساند! یک راننده از گاز و کلاچ و ترمز و دنده و کار کاربراتور برای مردم می گوید و یک نفر که کله اش بوی قرمه سبزی می دهد از سیاست و مبارزه برای مردم حرف می زند! پدر و مادرها افکار و عقاید خود را به فرزندان شان منتقل می کنند؛ به همین دلیل است که بیشتر مردم در بیشتر زمینه ها دانش و آگاهی دارند. به همین دلیل است که بچه ها هم بدون این که موجودیت اجتماعی داشته باشند دارای فکر و عقیده می شوند و یا بدون این که خود انتخاب کنند دارای دین و مذهب پدران و مادران خود می شوند. یک کشاورز ممکن است در زمینه ی فیزیک و شیمی هم اطلاعاتی داشته باشد؛ یا یک نجار هم ممکن است در زمینه ی کشاورزی و یا تاریخ اطلاعاتی داشته باشد. روحانیون برای تامین معیشت خود و کسب درآمد ناچارند که دانسته های دینی و مذهبی خود را دیگران منتقل و آن ها را به باورهای خود معتقد کنند؛ به همین دلیل است که اکثر مردم دین دار و مذهبی هستند. همین انتشار افکار و عقاید است که باعث می شود یک آهنگر هم از مسائل سیاسی و اجتماعی دم بزند.

همین انتقال داده هاست که یک کفتر باز هم می تواند از سیاست، جامعه شناسی و پیدایش جهان و ماتریالیسم و ایده آلیسم دم بزند. (الان طرفداران انسانیت می گویند مگه کفتر باز آدم نیست؟ این گفته نشان از این دارد که طرفداران انسانیت بر این باورند که تفکر فلسفی ناشی از موجودیت انسانی انسان است و چون کفتر باز هم انسان است پس باید تفکر فلسفی هم داشته باشد و از هر چیزی دم بزند حتی ماتریالیسم و ایده آلیسم!)

در جهان امروز که آموزش علم و دانش و دانسته های بشری به صورت سیستماتیک درآمده و برای انتقال دانستنی های بشر مدارس و دانشگاه ها به وجود آمده، افراد در بیشتر رشته های علمی و فنی و سیاسی و تاریخی دارای افکار و اندیشه های مختلف و مشابه یکدیگر می شوند به طوری که یک دانش آموز که در تمام عمرش حتی یک شاخه گل هم نکاشته دارای علم کشاورزی می شود و یا یک پزشک هم، دارای جهان بینی مذهبی و فلسفی می شود؛ همان طور که یک کارگر ساختمانی دارای بینش سیاسی و اجتماعی می شود.

به این ترتیب انسان ها افکار مختلفی کسب می کنند که ممکن است اصلا ربطی به موجودیت اجتماعی آن ها نداشته باشد. بچه ها که هیچ گونه موجودیت اجتماعی ندارند دارای عقایدی می شوند که یا مال پدر و مادرشان است و یا از طریق مدرسه و دانشگاه به آن ها منتقل شده است. مثلا تفکر ملی گرایی ناشی از موجودیت اجتماعی اقشاری از جامعه است که تولید ملی را در اختیار دارند و بنابر این مخالف تولیدات خارجی و در نتیجه مخالف نفوذ کشورهای خارجی در داخل کشور هستند. یک کارگر هم که ممکن است موجودیت اجتماعی (شغلش) را به خاطر ورود کالاهای خارجی از دست بدهد افکار ملی گرایان را می پذیرد. شما ممکن است اصلا سرمایه دار داخلی نباشید اما وقتی دم از وطن پرستی می زنید به این معنی است که شما هم با اندیشه ی ملی گرایی موافقید. یعنی به طور ناخودآگاه موجودیت اجتماعی سرمایه داران داخلی را به خود می چسبانید.

در این جا ما می توانیم (با اجازه ی دانشمندان) علوم را به شکل دیگری طبقه بندی بکنیم. علمی را که درباره ی فیزیولوژی بدن انسان تحقیق می کنند مانند پزشکی، دندانپزشکی، چشم پزشکی و غیره را علوم انسانی بنامیم و علوم دیگر را که ناشی از موجودیت اجتماعی افراد هستند، مانند فیزیک، شیمی، ریاضی، فلسفه، هنر و ... را علوم اجتماعی بنامیم. بر این اساس چنان چه

روانشناسی درباره ی رفتارهای غریزی انسان ها تحقیق کند در زمره ی علوم انسانی و چنانچه درباره ی رفتارهای اجتماعی آدم ها تحقیق کند در زمره ی علوم اجتماعی به شمار می آید. با این حساب علمی را که درباره ی حیوانات (دامپزشکی) تحقیق می کند باید علم حیوانی بنامیم!

ایده آلیسم که خود را در شکل دین و مذهب می نمایاند، می کوشد که تفکر و اندیشه ی انسان ها را ناشی از موجودیت انسانی آن ها نشان دهد. اگر به کتاب های درسی دینی که در مدارس تدریس می شود نگاهی کرده باشید، متوجه شده اید که در آن ها علم امامان و پیامبران خدادادی توصیف شده است. یعنی علم آن ها از طرف خدا در وجودشان نهاده شده و همراه با آن ها متولد شده است؛ و این یعنی این که علم و دانش جزئی از موجودیت انسانی افراد است نه موجودیت اجتماعی آن ها. نمونه ی این گونه تفکر را ما در گفته های یکی از آخوندها دیدیم که ادعا کرده بود خامنه ای هنگام تولد به علی اعتقاد داشته و گفته است یا علی!

مطهری هم تفکر وجود خدا (اعتقاد به وجود خدا) را ناشی از فطرت بشر می داند و این یعنی اعتقاد به وجود خدا ناشی از موجودیت انسانی افراد است نه ناشی از موجودیت اجتماعی افراد. می گویند مطهری بعد از دزدیدن این اندیشه از یکی از متفکران خارجی و اعلام آن به عنوان کشف جدید در اندیشه ی انسانی، ده تَن گردو را با دُمَش شکسته است؟! البته عده ای بر این باورند که پنج تَن بوده است و در این باره بین علمای اهل سنت و شیعه اختلاف نظر وجود دارد!

اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد و علم افراد ناشی از موجودیت انسانی آن ها باشد، پس باید این قانون شامل همه بشود و فقط مختص امامان و پیامبران و امثال خامنه ای نباشد؛ یعنی همه ی انسان ها باید با فکر و عقیده به دنیا بیایند و مثلاً بچه ای به دنیا بیاید که مارکسیست باشد و یا بچه ای به دنیا بیاید و اسم شاهین نجفی را به زبان بیاورد! در حالی که چنین چیزی امکان ندارد.

با توجه به این حرف ها، باید بگوییم که چیزی به نام عقیده ی شخصی وجود ندارد. عقیده ی شخصی یعنی عقیده ای که از وجود انسانی یک فرد ناشی شده باشد؛ در حالی که هیچ فکر و عقیده ای وجود ندارد که مختص یک نفر باشد. افکار و عقاید اشخاص ناشی از موجودیت اجتماعی آن ها و مجموعه ای از افکار و عقاید انسان های دیروز و امروز است. کسانی که می گویند نباید به عقیده ی

شخصی افراد توهین کرد و یا باید به اعتقادات مردم احترام گذاشت، نمی دانند که افکار آدم ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست؛ بنابر این فکر و عقیده یک امر اجتماعی است نه یک موضوع انسانی و شخصی. گفتار و کردار و رفتار آدم ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست و همان طور که گفتیم موجودیت اجتماعی افراد تعیین کننده ی معیشت آن هاست؛ بنابر این گفتار و کردار و رفتار آدم ها ناشی از منافع آن هاست. این گفتار و کردار و پندار خواه ناخواه روی زندگی دیگران تأثیر می گذارد. پس وقتی افکار آدم ها روی زندگی دیگران تأثیر می گذارد، دیگر فکر شخصی نیست بلکه امری است اجتماعی و مربوط به اجتماع. وقتی فکر مردی باعث ورشکستگی یک شرکت و از هم پاشیدگی چندین خانواده بشود؛ دیگر فکر و عقیده ی شخصی نیست. وقتی یک کلاه بردار دار و ندار شما را بالا می کشد و ممکن است باعث از از هم پاشیدگی خانواده ی شما شود؛ این دیگر فکر و عقیده ی شخصی نیست. عقیده ای که باعث شود پدری با قمه در مراسم عاشورا بر فرق سر پسر خود بکوبد، دیگر عقیده ی شخصی نیست. وقتی فکر یک سازمان سیاسی باعث شود که جوانی نارنجک به کمر ببندد و عده ای را به کشتن بدهد؛ دیگر فکر و عقیده ی شخصی نیست. عقیده ای که باعث شود عده ای به بهانه ی آزاد سازی کربلا راهی جبهه های جنگ شوند و کشته شوند دیگر عقیده ی شخصی نیست. عقیده یک امر اجتماعی است و باید مورد نقد قرار گیرد. آیا افکار نژاد پرستانه ی هیتلر شخصی بود که میلیون ها نفر به کام مرگ فرستاد؟ آیا افکار خمینی شخصی بود که صدها هزار جوان کشورمان را به بهانه ی صدور انقلاب و حاکمیت اسلام بر جهان به کام مرگ فرستاد؟ آیا این فکر و عقیده ی شخصی است که عده ای مغز جوانان را شستشو می دهند تا کمربند انفجاری به کمر ببندند و دیگران را بکشند؟ آیا این افکار نباید نقد شوند؟ آیا فکر و عقیده ای وجود دارد که روی زندگی دیگران بی تأثیر باشد و فقط مختص یک نفر باشد؟

اصولاً احترام گذاشتن به عقیده ی دیگران با آزادی بیان منافات دارد. کسانی که می گویند نباید به عقیده ی دیگران توهین کرد و یا باید به عقاید مردم احترام گذاشت در واقع از مردم می خواهند که از فکر و عقیده ی کسی انتقاد نکنند و این یعنی نفی آزادی بیان؛ یعنی خفه کردن مردم، یعنی جلوی حرف زدن مردم را به بهانه ی احترام گذاشتن گرفتن. یعنی مخالفت با آزادی بیان!

گفتار و کردار آدم ها هم ناشی از تفکر آن هاست. بنابر این گفتار و کردار آدم ها هم ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست. بر این اساس باید گفت که چیزی به نام زندگی شخصی و زندگی خصوصی و حریم خصوصی وجود ندارد و نباید هم وجود داشته باشد. کتک زدن زن و بچه امری خصوصی نیست که شما می گوئید به خودم مربوطه و کسی حق ندارد در زندگی خصوصی من دخالت کنه! بچه ی شما این رفتار شما را به مدرسه منتقل می کنه و همین رفتار شما را با بچه های دیگه تکرار می کنه! فردا پس فردا بزرگ میشه و وارد جامعه میشه و این رفتار شما را با زن و بچه ی خودش تکرار می کنه! خشونت با زن و بچه ناشی از فکر شماست و فکر شما هم یک امر اجتماعی است؛ پس این عمل شما یک امر اجتماعی است.

امور شخصی افراد اموری هستند که به موجودیت انسانی آن ها یعنی به جسم آن ها مربوط می شود نه به روح (فکر) آن ها. دهان گشاد یا دماغ گنده کسی امور شخصی وی محسوب می شود. باسن بزرگ یا کوچک، سر طاس و گردن دراز، قد بلند و قد کوتاه، رنگ پوست و رنگ چشم امور شخصی افراد هستند. خلاصه هر چیزی را که به جسم انسان مربوط می شود، امور شخصی افراد به حساب می آیند. بنابر این اگر کسی به دماغ شما گیر داد و یا به باسن بزرگ شما خندید، در امور شخصی شما دخالت کرده است؛ اما اگر از گفتار، کردار و یا اعتقادات شما ایراد گرفت؛ آن گاه در موجودیت اجتماعی شما دخالت کرده است.

با توجه به این حرف ها می توانیم بگوییم که، تمام اموری که مربوط به جسم افراد باشد امور شخصی و هر چیزی که خارج از جسم افراد و جدا از جسم آن ها باشد مربوط به موجودیت اجتماعی آن هاست. گوشواره ی شما چیزی جدا از جسم شماست، انتخاب این گوشواره و زدن آن به گوشستان ناشی از فکر شماست و چون فکر شما ناشی از موجودیت اجتماعی شماست بنابر این گوشواره یک تفکر و معرف موجودیت اجتماعی شماست. انداختن چفیه به گردن معرف بسیجی بودن شماست و همان طور که می دانید بسیجی بودن یک موجودیت اجتماعی است. پس چفیه یک نوع تفکر است و وقتی چفیه به گردن می اندازید، چفیه موجودیت اجتماعی شما را به دیگران معرفی می کند. کلاه یک نوع تفکر است؛ روسری یک نوع تفکر است؛ مانتو یک نوع تفکر است؛ کراوات تفکر است؛ دگمه

ی سر دست شما تفکر است، علامتی که روی یقه ی کت خود می چسباند تفکر است؛ پرچم تفکر است. این تفکرات ناشی از موجودیت اجتماعی شما هستند و بنابر این مربوط به جسم شما نیستند.

ممکن است بگویید که خیلی از افکار و عقاید وجود دارند که روی زندگی دیگران تأثیر ندارند. مثلاً زنی که روسری می پوشد این روسری پوشیدن چه تأثیری بر زندگی دیگران دارد؟ یا کسی که به دوازده امام اعتقاد دارد و یا کسی که نماز می خواند و روزه می گیرد و دعا می خواند؛ این اعتقادات چه تأثیری میتواند در زندگی دیگران داشته باشد؟

جواب این سؤال بر می گردد به این که ما از عقاید خود در چه جهتی استفاده می کنیم. استفاده از فکر و عقیده معمولاً در دو جهت انجام می گیرد: یا ما از فکر و عقیده ی خود در جهت موجودیت اجتماعی خود یعنی در جهت منافع مادی و تأمین معیشت خود استفاده می کنیم؛ و یا در جهت موجودیت انسانی خود استفاده می کنیم. یعنی از فکر و عقیده ی خود برای آسایش جسم و جان و رفع نیازهای جسمی و روانی خود استفاده می کنیم.

اگر ما از فکر و عقیده ی خود برای رفع نیازهای مادی و تأمین معیشت خود یعنی در جهت موجودیت اجتماعی خود و بر ضد موجودیت اجتماعی دیگران استفاده کنیم؛ (چون معمولاً تأمین معیشت، خود بالقوه در تعارض با تأمین معیشت دیگران است و به همین دلیل بر معیشت دیگران اثر می گذارد) آن گاه این فکر و عقیده به یک امر اجتماعی تبدیل می شود و چون ما در جامعه ای زندگی می کنیم که منافع فردی بر منافع جمعی ترجیح دارد به همین دلیل استفاده از فکر و اندیشه در جهت موجودیت اجتماعی قابل نقد است.

اما اگر ما از فکر و عقیده ی خود برای رفع نیازهای جسمی و آرامش روانی خود یعنی برای موجودیت انسانی خود استفاده کنیم، آن گاه این فکر و عقیده به یک امر شخصی تبدیل می شود و همان طور که گفتیم موجودیت انسانی افراد یعنی جسم آن ها قابل نقد نیست. بنابر این استفاده از فکر و عقیده در جهت رفع نیازهای جسمی و روانی قابل نقد نیست.

مثلاً شما می توانید از اتومبیلی که آلودگی هوا ایجاد می کند، ایراد بگیرید و به صاحبش اعتراض کنید؛ چون ایجاد آلودگی هوا به زندگی دیگران مربوط می شود و یک امر اجتماعی محسوب می

شود. اما نمی توانید از تزیینات داخل اتومبیل ایراد بگیرید چون صاحب اتومبیل از این تزیینات برای رفع نیازهای جسمی و روانی خود یعنی برای موجودیت انسانی خودش استفاده می کند. هم چنین راننده می تواند از پخش اتومبیل خودش موسیقی گوش کند و لذت ببرد. این یک امر خصوصی است چون به جسم خودش مربوط است اما نمی تواند صدای پخش را آن قدر بلند کند که برای دیگران مزاحمت ایجاد کند. در چنین حالتی عمل فرد به یک عمل اجتماعی تبدیل می شود و دیگران حق دارند اعتراض کنند؛ چون این عمل تعرض به موجودیت انسانی دیگران است. در آوردن صدای آژیر اتومبیل و بوق زدن ممتد هم چنین حالتی دارد. (حتما برایتان پیش آمده که یکی به جای این که زنگ در خانه را بزند از بوق اتومبیلش برای خبر کردن ساکنین داخل خانه استفاده می کند و همین عمل موجب اعتراض همسایگان می شود.) پخش کردن صدای اذان و قرآن از بلندگوی مساجد در هر زمان و مکانی تعرض به موجودیت انسانی انسان هاست و مردم حق دارند نسبت به این عمل اعتراض کنند.

وقتی می گوئیم ما کی یاد می گیریم که به حقوق انسانی دیگران احترام بگذاریم؟ یعنی همین؛ یعنی احترام به جسم انسان ها و آرامش و آسایش جسمی آن ها؛ نه احترام به موجودیت اجتماعی آن ها.

شما می توانید از صدای بلند موسیقی اتومبیلی که مسافر کشی می کند (حالا یا با تاکسی یا با شخصی) انتقاد کنید؛ چون این راننده ها از عملشان یعنی مسافر کشی در جهت موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند. به بیان دیگر از اتومبیلشان برای تأمین معیشت خود استفاده می کنند؛ بنابراین این عملشان یک عمل اجتماعی است و به همین دلیل فکر و عملشان قابل انتقاد است. اما نمی توانید به راننده ای که شما را محض رضای خدا سوار کرده و صدای پخش اتومبیلش بلند است اعتراض کنید، چون اگر اعتراض کنید شما را می اندازد پایین!

اگر مردی در خیابان مزاحم زنی شد حتی اگر زن خودش هم باشد و زن هم از دیگران تقاضای کمک کند؛ مردم باید دخالت کنند چون مزاحمت یک امر اجتماعی است.

کسی که نماز می خواند یا روزه می گیرد، اگر از نماز و روزه برای رفع نیازهای روانی خود (موجودیت انسانی خود) استفاده کند نمازش یک امر شخصی است و قابل نقد نیست. اما وقتی مهمان ها نشستند، خانم خانه بلند شود و بگوید: من برم نماز بخونم! این دیگر برای آرامش روانی نیست؛ بلکه برای تظاهر و خودنمایی یا برای انداختن دخترش به مهمان ها و یا تحریک دیگران به نماز خواندن و تحمیل عقیده ی خود به آن هاست. این جاست که همه ته دل به او متلک می گویند و او را مسخره می کنند. این چنین نماز خواندنی نه یک عقیده ی شخصی بلکه امری است اجتماعی و قابل احترام که نیست هیچی، بلکه باید صد تا فحش هم به نمازگزار داد. نماز های جماعت و نماز های جمعه هیچ کدام برای رفع نیازهای جسمی انسان نیست و دولت ها و گروه های اسلامی از این نمازها برای تحکیم و تحمیل موجودیت اجتماعی خود به دیگران استفاده می کنند. به همین دلیل این نماز ها اموری اجتماعی هستند و قابل نقد.

هر زن و مردی آزادند و حق دارند با هر کسی که دوست دارند رابطه ی جنسی برقرار کنند. بدن خودشان است و اختیار آن را دارند و رابطه ی جنسی هم یک نیاز جسمی و روانی است؛ بنابراین این عمل یک امر شخصی است و مربوط به موجودیت انسانی آدم ها می شود و کسی نمی تواند در امور شخصی آن ها دخالت کند. اما اگر عمل جنسی برای رفع نیازهای مادی و تأمین معیشت باشد آن وقت است که ناشی از فکر می شود و همان طور که می دانید فکر هم یک امر اجتماعی است و قابل نقد و اعتراض. در مورد اول یعنی سکس برای رفع نیاز جسمی می توان گفت بدن خودش است و به کسی مربوط نیست اما در مورد دوم نمیتوان این گونه استدلال کرد.

روسری یک عقیده است. اگر کسی از روسری برای پوشاندن موی سر خود استفاده کند، این عقیده به یک امر خصوصی تبدیل می شود؛ چون از روسری برای پوشاندن جسم انسانی خود استفاده می کند. بنابراین این نمی توان در اموری که مربوط به جسم افراد است و اعمالی که افراد برای راحتی جسم و جان خود انجام می دهند، دخالت کرد. هر کسی حق دارد که از موجودیت انسانی خود یعنی از جسم خود مواظبت کند؛ دفاع کند؛ و یا هر بلایی که می خواهد بر سر موجودیت انسانی خود بیاورد. اما اگر روسری را به اجبار به کسی تحمیل کرده باشند، این روسری تبدیل می شود به فکر و عقیده ی دیگران که به این شخص تحمیل شده است و بنابراین این قابل نقد است.

لباس هم تفکر است و امری اجتماعی اما چون مردم از لباس برای پوشاندن جسم خود استفاده می کنند بنابر این لباس به یک امر خصوصی تبدیل می شود و به همین دلیل نمی توان از لباس مردم ایراد گرفت و انتقاد کرد. اما اگر کسی برای جلب توجه دیگران و تأثیر گذاشتن بر فکر دیگران، لباس های آنچنانی بپوشد (مانند مانکن ها و هنرپیشه های هالیوود) این دیگر یک امر اجتماعی است و قابل نقد.

همین طور افراد می توانند برای راحتی جسم خود در کنار دریا و یا در خانه لخت شوند. اما لخت شدن در خیابان و یا عکس لختی انداختن بر روی جلد مجلات و یا انتشار در اینترنت دیگر برای راحتی و آسایش جسم و جان نمی تواند باشد. این نوع لخت شدن یا برای جلب توجه، یا برای تبلیغ یک ایده و یا برای کسب درآمد صورت می گیرد و به همین دلیل یک امر اجتماعی محسوب می گردد. کسانی که می گویند گلشیفته مالک بدن خودش است و حق دارد با بدن خود هر کاری که دوست دارد انجام دهد و کسی حق ندارد اعتراض و انتقاد کند، در مورد اول درست می گویند. گلشیفته حق دارد که با بدن خود هر کاری که می خواهد بکند اما نمی توانند بگویند که این عمل گلشیفته یک موضوع خصوصی است و کسی نباید انتقاد کند. چون این عمل گلشیفته یک حرکت اجتماعی است و برای تحکیم موقعیت اجتماعی خودش انجام داده و به همین دلیل قابل نقد و اعتراض است.

درست است که پوشش یک نوع تفکر و در نتیجه یک امر اجتماعی است و قابل نقد، اما هر گونه امر و نهی و دخالت در پوشش کسانی که از آن استفاده می کنند (مردم عادی)، تعرض به موجودیت انسانی آن ها محسوب می شود. بنابر این هر نوع اجبار به پوشیدن لباس خاصی و یا نپوشیدن لباس خاصی تعرض به موجودیت انسانی انسان است. سازمان ها و دولت هایی که زن ها و مردها را مجبور به پوشیدن یونیفورم می کنند به موجودیت انسانی آن ها تعرض می کنند. مانند اجبار دولت جمهوری اسلامی به پوشیدن چادر و مقنعه و روسری به زنان و یا اجبار به پوشیدن روسری و یونیفورم در بعضی از سازمان های سیاسی.

اگر ما از کسی بخواهیم که روسری و یا مانتوش را دور بیندازد، اگر این روسری و یا مانتو از طرف دولت یا حزبی به او تحمیل شده باشد، در واقع از او خواسته ایم که با موجودیت اجتماعی آن دولت و

یا حزب که تفکر خود را به او تحمیل کرده است مبارزه کند. اگر در جامعه ای زندگی می کنیم که پوشش آزاد است، اگر از کسی بخواهیم که روسری یا مانتو نپوشد، یعنی فکر خود و در نتیجه موجودیت اجتماعی خود را به او تحمیل کرده ایم. اما اگر از کسی بخواهیم که در اعتراض به حکومت لخت شود (چیزی که نام آن را تابو شکنی گذاشته اند) این کار تعرض به جسم انسانی او محسوب می شود؛ چون لباس به طور کلی نیاز جسمانی است و از طرف کسی به کسی تحمیل نمی شود.

مشروب خوری امری است خصوصی و به بدن شخص مربوط است؛ اما مشروب فروشی و یا بد مستی و تعرض به دیگران در حال مستی امری است اجتماعی و قابل نقد!

مصرف مواد مخدر امری است خصوصی و ضرری است که انسان به جسم خود می زند، اما معتاد کردن دیگران و فروش مواد مخدر امری است اجتماعی و باید به آن پرداخته شود. در این مقوله جمهوری اسلامی به جای این که موجودیت اجتماعی یعنی فروشنده ی مواد مخدر را مورد تعقیب قرار دهد؛ یقه ی موجودیت انسانی یعنی معتاد را می گیرد.

(صفحه ی فیس بوک شما حریم خصوصی شما نیست! شما در فیس بوک مطلب می نویسید و فکر خود را منتشر می کنید. این نوشته های شما روی دیگران تأثیر می گذارد؛ بنابراین این فعالیت شما در فیس بوک یک امر اجتماعی است و نباید انتظار داشته باشید که مردم مانند حریم خصوصی به آن نگاه کنند. اگر می خواهید حریم خصوصی باشد باید هیچ کس را به دوستی نپذیرید و صفحه ی شما باید به روی همه بسته باشد و فقط خودتان برای خودتان درد دل کنید و اشعار عاشقانه بنویسید.)

به نظر شما آرایش کردن یا جراحی بینی و فک و صورت برای زیبایی امری خصوصی است یا اجتماعی؟!

بنابر این نتیجه می گیریم که اگر انسان ها از فکر و عقیده شان برای رفع نیازهای جسمی و روحی روانیشان استفاده کنند، این فکر و عقیده در خدمت امور شخصی آن ها در می آید. اما اگر از فکر و عقیده ی خود برای رفع نیازهای اجتماعی و تحکیم موقعیت اجتماعی و بر ضد موجودیت اجتماعی دیگران استفاده کنند، آن گاه این فکر و عقیده به امری اجتماعی تبدیل می شود و قابل نقد است.

کسانی که می گویند نباید به عقیده ی دیگران توهین کرد و باید به عقیده ی دیگران احترام گذاشت متوجه این دو جنبه ی استفاده از فکر و اندیشه نیستند و یا مغرضانه مخالف آزادی بیان هستند و می خواهند با این حرف ها کسی به موجودیت اجتماعی آن ها تعرض نکند.

گفتیم که هر چیزی جدا از جسم ما باشد، اگر چنان چه از آن برای موجودیت اجتماعی خود یعنی برای نان در آوردن استفاده بکنیم قابل نقد و اگر از آن برای موجودیت انسانی خود یعنی آرامش جسم و جان استفاده بکنیم، غیر قابل نقد است.

استفاده از مُرده ها هم همین حالت را دارد. اگر از مرده ها هم به نفع موجودیت اجتماعی و انسانی خود استفاده می کنیم به یک تفکر تبدیل می شوند، امامان و پیامبران تفکر هستند، امام زمان یک تفکر است. حضرت علی و امام حسین و ابوالفضل تفکر هستند. مارکس و انگلس و لنین و استالین و موسی و حضرت عیسی و هیتلر و محمد تفکر هستند و چنان چه از این مرده ها و دیگر مرده ها برای تحکیم موجودیت اجتماعی خود استفاده کنیم قابل نقد می شوند.

وقتی می گویی به ارواح بابام!... داری از بابای مرده ات به نفع خودت و برای تأیید حرف هایت استفاده می کنی! بنابر این داری از یک مرده به نفع موجودیت اجتماعی خودت استفاده می کنی! چون حرف شما ناشی از فکر شما و در نتیجه ناشی از موجودیت اجتماعی شماست. بنابر این مردم حق دارند نسبت به این استفاده ی شما از مرده ها اعتراض کنند و بگویند گور بابای خودت و بابای بابات! وقتی می گویی به حضرت عباس!... داری از حضرت عباس به نفع خودت و برای تأیید حرف هایت استفاده می کنی. پس مردم حق دارند بگویند گور پدر خودت و پدر حضرت عباس!

وقتی انسان ها از مرده ها به نفع موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند، سعی می کنند که با ساختن مفاهیمی مانند پشت سر مرده حرف زدن و به مرده توهین نکردن، کاری کنند که دیگران جرأت تعرض به مرده شان را پیدا نکنند. برای مثال وقتی به ارواح بابایتان قسم می خورید برای این که در طرف نسبت به گفته هایتان شک و تردید به وجود نیاید می گویند: من همین جویری به ارواح بابام قسم نمی خورم! و طرف هم زبانش بند می آید! یا اگر یکی از فامیل های شما به جای قسم خوردن به ارواح بابای خودش به ارواح بابای شما قسم بخورد می گویند: چرا از بابای من مایه میزاری؟

(می گذاری!) به ارواح بابای خودت قسم بخور! یا وقتی یکی به حضرت علی قسم می خورد دیگری که حرف های او را باور نمی کند می گوید: اسم علی رو به زبان نیار! به این ترتیب یک نوع احترام ناخواسته و زورکی نسبت به مرده ها در مردم به وجود می آید که مبنای این تفکر قرار می گیرد که: به مرده ها بی احترامی نکنید! پشت سر مرده حرف نزنید! و مزخرفاتی از این قبیل!

آیا این عقیده ی احترام به مرده ها، خفه کردن مردم و نقض آزادی بیان نیست؟ آیا این تفکر حرف نزدن پشت سر مرده ها، به وجود آوردن احترام اجباری نسبت به مرده ها نیست؟ آیا نباید فیلم های فلان هنرپیشه را به صرف این که وی مرده است نقد کرد؟

آخوندها و رژیم جمهوری اسلامی از امام ها و پیامبران به نفع موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند. برای مثال آخوندها خود را وارث پیامبر و ائمه می دانند. به همین دلیل به مردم اجازه ی تعرض به مقام و مرتبه ی امام ها و پیامبرها را نمی دهند و هر کس که به آن ها تعرض کند برایش حکم ارتداد صادر می کنند (مانند حکم ارتداد شاهین نجفی). یا خامنه ای و دیگر کسانی که خود را سید و اولاد پیغمبر و از نسل فاطمه می دانند، از این مرده ها به نفع موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند. به نظر شما آیا باید به این مرده ها احترام گذاشت وقتی که به نفع یک عده مورد استفاده قرار می گیرند؟

اگر مرده ای دارای فکر و اندیشه ای است که می توان از آن برای ساختن جامعه ای بهتر استفاده کرد، باید از فکر و اندیشه اش استفاده کرد؛ اما اگر بخواهی از موجودیت اجتماعی و انسانیش برای تحکیم موجودیت خودت و نفی موجودیت دیگران استفاده کنی، این دیگر قابل قبول نیست! جمهوری اسلامی و آخوندها از موجودیت اجتماعی محمد و امامان دیگر یعنی دین اسلام برای تحکیم موجودیت اجتماعی خودشان و نفی موجودیت اجتماعی مخالفانشان استفاده می کنند. به همین دلیل این مرده ها نیز باید مورد نقد قرار بگیرند.

یا عده ای از کوروش برای جا انداختن موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند، بدون این که بگویند کوروش چه فکری داشته است که به درد جامعه بخورد؟! تنها چیزی که از کوروش ارائه می

دهند چرندیاتی است که درباره ی حقوق بشر به کوروش نسبت می دهند. (آخه من نمی فهمم یک برده دار از حقوق بشر چی می دونه؟!)

آن هایی که می گویند نباید پشت سر مرده ها حرف زد، وقتی پای منافع خودشان به میان بیاید به مرده و زنده ی دیگران هم رحم نمی کنند! اگر حرف زدن پشت سر مرده بد است پس چرا پشت سر مارکس و انگلس و لنین و استالین حرف می زنید؟ اگر حرف زدن پشت سر مرده بد است پس چرا پشت سر هیتلر و موسولینی حرف می زنید؟ چیه؟... مرده ی خودتان مرده س، مرده ی مردم بزغاله س!

آن هایی که از مرده ها به نفع موجودیت اجتماعی خود استفاده می کنند چون چیزی از خودشان ندارند که به مردم ارائه بدهند، خود را به مرده ها آویزان می کنند!

تا زمانی که کسی از مرده ها به نفع موجودیت اجتماعی خود استفاده نکند، کسی کاری به کار مرده ها ندارد. اما همین که از مرده ها به نفع موجودیت اجتماعی خود و به ضرر موجودیت اجتماعی و انسانی دیگران (دادن حکم قتل) استفاده بکنید، آن گاه مردم حق دارند که به مرده و زنده ی شما گیر بدهند!

بنابر این بر خلاف نظر تعدادی از روشنفکران و جامعه شناسان که حرف های آخوندها را در مورد مرده ها تکرار می فرمایند؛ مرده ها هم، چنان چه مورد استفاده برای تأیید موجودیت اجتماعی قرار بگیرند، باید هم مورد نقد و بررسی قرار بگیرند. بر این اساس تمام امام ها و پیامبران و مقدسین که آخوندها و کشیش ها و مسلمان ها و مسیحیان از آن ها به نفع جیب خود استفاده می کنند، قابل نقد و بررسی هستند و به قول میرزاده ی عشقی:

به مدرس نتوان کرد جسارت اما آنقدر هست که بر ریش خورش باید ریذ!

و ما می گوییم به ریش خودش هم باید ریذ چون که دارد از امامان و پیامبران به نفع موجودیت اجتماعی خودش استفاده می کند.

افکار و اعتقادات آدم‌ها دائماً در حال تغییر است. چون موجودیت اجتماعی آدم‌ها دائماً در حال تغییر است. کسی که تا دیروز نجار بود با تغییر شغلش به آهنگر یا کفاش افکارش هم عوض میشه. کسی که تا دیروز در روستا کشاورز بود با آمدن به شهر و تبدیل شدن به مغازه دار افکارش هم عوض میشه. یارو تا دیروز رئیس اداره بوده. زد و اوضاع بر گشت و ایشان از ریاست افتاد. چون موجودیت اجتماعی تغییر کرده به ناچار فکرش هم تغییر کرده. یارو تا دیروز از عوامل سلطنت بود و نوکر امپریالیسم و چیزی که حالیش نبود ملی‌گرایی و وطن‌پرستی و هر کس که دم از ملی‌گرایی می‌زد جایش توی زندان بود! اما حالا که سلطنت از بین رفته و اختیار مملکت تو دستش نیست، از مصدق هم ملی‌گرا تر شده! (از پاپ هم کاتولیک تر شده!) مگر ما در همین رژیم جمهوری اسلامی نمی‌بینیم که چه آدم‌هایی فکرشان عوض شد چون موقعیتشان از آنها گرفته شد. مگر همین ساواکی‌های زمان شاه نبودند که چون موقعیتشان رو از دست دادند یک شبه فکرشان رو عوض کردند و مسلمان دو آتسه شدند؟ مگر ندیدیم اکبر گنجی و سازگارا رو؟ هر کدام از این‌ها اگر رژیم اجازه بدهد که برگردند دوباره به همان آدم‌های دیروزی تبدیل می‌شوند! مگر همین جوان‌های ما نیستند که میروند خارج و برای گرفتن اقامت دین خودشان را هم عوض می‌کنند؟ همین خامنه‌ای رو چند روز بنداز تو زندان دهن خواهر و مادر هر چی امام و پیغمبر رو سرویس می‌کنه!

بسیاری از افراد که موجودیت اجتماعی دیگران را به خود گرفته اند وقتی می‌فهمند که دارند سنگ موجودیت اجتماعی دیگران رو به سینه می‌زنند (مثلاً می‌فهمند که دارند برای آخوندها خودشان را به کشتن می‌دهند) افکارشان را هم تغییر می‌دهند. بسیاری از کمونیست‌های ایران در دوران کودکی مسلمان و مذهبی بوده و شاید حتی نماز می‌خوانده و روزه هم می‌گرفته اند.

موجودیت‌های اجتماعی قابل‌تغییرند، از بین می‌روند و یا موجودیت‌های اجتماعی دیگری به وجود می‌آیند؛ به همین دلیل افکار و عقاید آدم‌ها هم همواره در تغییر و تبدیله. مثلاً در گذشته موجودیتی به نام ولی‌فقیه وجود نداشته و کسی هم به ولایت فقیه اعتقاد نداشته اما امروزه این موجودیت به وجود آمده و عده‌ای را هم به خود معتقد کرده است.

33333333333333333333

وقتی افکار آدم ها ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست؛ پس موجودیت اجتماعی افراد خود را در افکار آن ها می نمایاند. گفتار و کردار آدم ها (یعنی حرف و عمل آن ها) هم ناشی از افکار آن هاست. پس گفتار و کردار افراد هم ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست. حال اگر ما بیاییم و از گفتار و کردار دیگران ایراد بگیریم و یا انتقاد کنیم؛ در حقیقت از افکار آن ها ایراد گرفته ایم و وقتی از افکار کسی ایراد بگیریم، به این معنی است که افکار او را زیر سؤال برده ایم و وقتی افکار کسی را زیر سؤال ببریم، یعنی موجودیت اجتماعی او را زیر سؤال برده ایم و این یعنی به خطر انداختن موجودیت اجتماعی او و به خطر انداختن موجودیت اجتماعی کسی، یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی او و تعرض به موجودیت اجتماعی کسی، یعنی نفی (از بین بردن) موجودیت اجتماعی او. بنابراین ایراد گرفتن از گفتار، کردار و پندار آدم ها یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها و تعرض به موجودیت اجتماعی افراد، گروه ها، سازمان ها و دولت ها یعنی نفی موجودیت اجتماعی و در نهایت نابود کردن موجودیت اجتماعی آن ها.

با این تعریف ما دو نوع تعرض به موجودیت افراد داریم: 1- تعرض به موجودیت انسانی افراد و 2- تعرض به موجودیت اجتماعی افراد.

ما نام این تعرض به موجودیت اجتماعی و انسانی افراد، گروه ها، سازمان ها و دولت ها را نقد می گذاریم. بر این اساس هر گونه حرف و عملی که موجب تعرض به موجودیت اجتماعی و انسانی دیگران بشود نقد نامیده می شود.

بر این اساس نقد هم بر دو نوع است:

1- نقد موجودیت اجتماعی افراد یعنی نقد گفتار، کردار و پندار آدم ها و

2- نقد موجودیت انسانی افراد یعنی تعرض به جسم انسانی آن ها

نقد موجودیت انسانی و اجتماعی افراد به شکل های مختلف انجام می گیرد. که در این جا به برخی از آن ها می پردازیم:

دخالت کردن در امور شخصی (موجودیت انسانی) و موجودیت اجتماعی دیگران که به شکل های مختلفی انجام می گیرد: این شکل ها عبارتند از: ایراد گرفتن، مسخره کردن، امر ونهی کردن، پیشنهاد دادن، به کسی خندیدن، توهین کردن، تشبیه کردن افراد به حیواناتی مانند خر و اسب و یابو و قاطر و میمون و...، تشبیه کردن افراد به گه، آن (عن)، آشغال، دادن صفت های مختلف به افراد مانند گوزو، چُسو، اَنو، فحش دادن و توهین کردن، به کار بردن کلماتی مانند بیشعور، احمق، نفهم، نادان، طعنه زدن، گوشه و کنایه زدن، متلک گفتن، تیکه انداختن، جوک ساختن، کاریکاتور کشیدن، دروغ بستن به ناف کسی، تهمت و افترا زدن، افشا کردن، رسوا کردن، رو کردن دست، نفی کردن (از بین بردن)، کشتن (قتل)، نابود کردن، تعرض به مال و ثروت دیگران (مانند دزدی و کلاه برداری)، تخریب مال و اموال دیگران (مانند آتش زدن و شکستن در و پنجره و شیشه) و تحمیل فکر و عقیده ی خود به دیگران، تحمیل اراده ی خود به دیگران و هزاران مورد دیگر...

تشبیه کردن رفتار آدم ها به رفتار حیواناتی مانند خر، اسب، قاطر، یابو و میمون یا تشبیه کردن رفتار آدم ها به ریدن، گوزیدن، چسیدن، گه کاری یا تشبیه کردن حرف های آدم ها به گوز و چس و ریدن، تجزیه و تحلیل گفتار، کردار و پندار دیگران و هزاران چیز دیگر نیز نقد است. بنابر این نقد کردن فقط تجزیه و تحلیل افکار و عقاید دیگران نیست؛ بلکه هر چیزی که باعث دخالت در موجودیت اجتماعی و انسانی افراد شود نقد نامیده می شود.

ایراد گرفتن از گفتار و کردار دیگران: چرا این حرف را زدی؟ چرا آن کار را کردی؟

ایراد گرفتن از گفتار و کردار دیگران به این معنی است که ما حرف و عمل آن ها را قبول نداریم و وقتی حرف و عمل کسی را قبول نداشته باشیم یعنی با طرز فکر آن شخص مخالفیم و در نتیجه با موجودیت اجتماعی او مخالفیم و این تعرض به موجودیت اجتماعی اوست. وقتی از لباس کسی ایراد می گیریم در حقیقت از طرز فکر او انتقاد کرده ایم و این یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی او.

جلوگیری از حرف زدن و عمل دیگران: این حرف رو نزن! این کار رو نکن! وقتی از گفتار و کردار دیگران جلوگیری می کنیم به معنی این است که به آن ها اجازه نمی دهیم که افکار خود را بازگو

کنند (ایجاد خفقان و سانسور نمونه ی دولتی این امر است.) و این یعنی تعرض به آزادی بیان و عمل افراد و در نتیجه تعرض به موجودیت اجتماعی و در نهایت نفی موجودیت اجتماعی آن هاست.

دستور دادن به انجام کاری یا گفتن حرفی: این کار رو بکن! این حرف رو بزن! دستور دادن هم شبیه جلوگیری کردن است منتهی از جنبه ی مثبت. وقتی به کسی می گوییم این کار رو بکن یا این حرف رو بزن؛ در حقیقت می خواهیم که فکر و عقیده ی خود را به او تحمیل کنیم. به بیان دیگر می خواهیم موجودیت اجتماعی خود را به او تحمیل کنیم. مانند پدر و مادری که به بچه شان می گویند نماز بخوان! یا حکومت که بخشنامه صادر می کند تمام کارمندان باید در ادارات نماز بخوانند!

دستور دادن و جلوگیری کردن را روی هم امر و نهی می نامیم. (امر به معروف و نهی از منکر نمونه ی اسلامی این موضوع و بارزترین نوع دخالت در زندگی شخصی و موجودیت اجتماعی افراد است) بنابر این امر و نهی یعنی جلوگیری از گفتار و کردار دیگران، جلوگیری از آزادی بیان و عمل، تحمیل فکر و عقیده ی خود به دیگران، تحمیل اراده ی خود به دیگران و این یعنی تحمیل موجودیت اجتماعی خود به دیگران و در اصل نفی موجودیت اجتماعی و یا تحت کنترل و زیر سلطه در آوردن موجودیت اجتماعی دیگران است. (کاری که پدر و مادرها با بچه های خود می کنند و حکومت ها با مردم خود).

وقتی به دیگران امر و نهی می کنیم در واقع می خواهیم افکار و عقاید خود را به آن ها تحمیل کنیم و تحمیل فکر و عقیده یعنی تحمیل موجودیت اجتماعی خود به دیگران. مثلاً وقتی که جمهوری اسلامی زن ها را مجبور به پوشیدن مانتو و روسری و چادر می کند در حقیقت می خواهد موجودیت اجتماعی خودش را به بخشی از افراد جامعه تحمیل کند. هدف جمهوری اسلامی از برپایی نماز در ادارات تحمیل اراده ی خود به کارمندان است، با وجود آن که می داند اکثر کارمندان یا از روی ترس و به خاطر از دست ندادن شغلشان نماز می خوانند یا از روی ریا کاری و تظاهر. اما با وجود این جمهوری اسلامی اصرار بر اقامه ی نماز در ادارات خود را دارد.

پیشنهاد دادن: پیشنهاد دادن هم چیزی است در حد امر و نهی کردن منتها به زبان محترمانه و نوعی دخالت در امور دیگران محسوب می شود. به همین دلیل نوعی تعرض به موجودیت اجتماعی و

انسانی افراد به حساب می آید. مثلاً وقتی به زنی پیشنهاد می کنیم که لباسش را عوض کند از تفکر او انتقاد کرده ایم و از او می‌خواهیم که تفکرش را عوض کند. اگر از کسی بخواهیم که لباس مورد نظر ما را بپوشد، می‌خواهیم که فکر و عقیده‌ی خود را به او تحمیل کنیم. (مانند وقتی که از بچه‌ها می‌خواهیم که لباسی را که ما می‌گوییم بپوشند) این دو مورد تعرض به موجودیت اجتماعی افراد است. اما اگر از کسی بخواهیم که لخت شود (مثلاً به بهانه‌ی تابو شکنی و یا مبارزه با حکومت‌های اسلامی) یعنی از او خواسته‌ایم که جسم انسانی خود را به نمایش بگذارد و این یعنی تعرض به موجودیت انسانی او. چون بدن همان موجودیت انسانی افراد است نه موجودیت اجتماعی افراد!

ما می‌توانیم از زن‌ها بخواهیم که در اعتراض به حکومت روسری خود را بردارند و یا مانتو نپوشند؛ چون روسری و مانتو از طرف حکومت به آن‌ها تحمیل شده است اما نمی‌توانیم به زن‌ها بگوییم که در اعتراض به حکومت لخت شوند؛ چون لباس چیزی نیست که از طرف حکومت به آن‌ها تحمیل شده باشد. زن‌ها از لباس برای پوشش بدن خود که یک نیاز انسانی است استفاده می‌کنند و این ربطی به دولت ندارد. بنابر این خواست لخت شدن زن‌ها تعرض به موجودیت اجتماعی دولت حاکم نیست بلکه تعرض به موجودیت انسانی خودشان است و با اجازه‌ی کسانی که فکر می‌کنند لخت شدن نوعی اعتراض است؛ دولتهای اسلامی هم در جواب این حرکت کیر خود را به کسانی که لخت شده‌اند نشان می‌دهند.

مسخره کردن و خندیدن به گفتار و کردار دیگران: مسخره کردن گفتار و کردار دیگران هم نوعی نقد موجودیت اجتماعی آنها و در نتیجه تعرض به موجودیت اجتماعی افراد محسوب می‌شود. (متأسفانه این کار را زن‌ها با هنرمندی تمام انجام می‌دهند!) اگر مسخره کردن، جسم انسان‌ها را مانند دماغ گنده یا دهن گشاد یا باسن بزرگ یا دست چلاق و یا لهجه‌ی کسی را هدف قرار دهد، آن‌گاه موجودیت انسانی آن‌ها را مورد حمله قرار داده است. اما اگر گفتار و کردار دیگران را نشانه بگیرد آن‌گاه موجودیت اجتماعی آن‌ها را مورد حمله قرار داده است.

در فرهنگ مردم هر حیوانی دارای ویژگی‌های رفتاری خاصی است. مثلاً خر به کودنی و یا بار کشی معروف است. روباه به حيله گری و فریبکاری، شیر به شجاعت و دلآوری و... و بنابر این تشبیه کردن آدم‌ها به حیوانات هم نوعی نقد موجودیت اجتماعی و انسانی آن‌ها محسوب می‌شود. وقتی

کسی را به خر تشبیه می کنیم صفت نفهمی یا زیاد کار کردن بی اجر و مزد را به او نسبت داده ایم، و این یعنی انتقاد از موجودیت اجتماعی او. اما اگر قیافه و هیكل اشخاص را به حیواناتی مانند خر و اسب و یابو و میمون تشبیه کنیم در این صورت به موجودیت انسانی آن ها تعرض کرده ایم.

هم چنین در فرهنگ مردم معمولاً گفتار آدم ها را مخصوصاً اگر به آن عمل نشود (حرف بدون عمل)، به گوز یا به گوز خر تشبیه می کنند. بنابر این تشبیه کردن حرف آدم ها به گوز خر یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها. نسبت دادن گوزو به افراد یعنی کسانی که حرف مفت زیاد می زنند (یعنی حرف بدون عمل زیاد می زنند، مانند بستن هر روزه ی تنگه ی هر مز از طرف جمهوری اسلامی). همین طور عملی که ناشی از ترس باشد یا خراب کاری کردن را به ریدن و چسیدن تشبیه می کنیم. (وقتی یک نفر کاری را خراب می کند مثلاً امتحان بد می دهد می گوییم ریدی توش! و این یعنی از عمل او انتقاد کرده ایم.)

چون گه و آشغال و امثال این ها نشانه ی تفکر و عمل افراد نیست، پس نسبت دادن این چیزها به افراد تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها محسوب نمی شود بلکه تعرض به موجودیت انسانی آن ها شمرده می شود. اما ریدن و گوزیدن و چسیدن یک نوع عمل آدم هاست و تشبیه اعمال آدم ها به ریدن و گوزیدن و چسیدن، انتقاد از موجودیت اجتماعی آن ها محسوب می شود. اگر منظور از گفتن میمون به افراد (مثلاً احمدی نژاد) قیافه و صورت آن ها باشد، تعرض به موجودیت انسانی آن هاست، هر چند که تعرض به موجودیت میمونی میمون هم هست! اما اگر منظور از تشبیه کردن افراد به میمون، حرکات و ادا و اطوارهای آدم هاست، در این صورت تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها محسوب می شود. در این مورد میمون ناراحت نمی شود چون موجودیت اجتماعی ندارد!

نقد موجودیت انسانی یعنی تعرض به جسم انسان که به شیوه های مختلف انجام می گیرد:

اگر کسی را بکشیم، یا کتک بزنیم؛ کسی را سنگسار کنیم یا شلاق بزنیم؛ کسی را در بند (زندانی) کنیم؛ دست و پای کسی را ببندیم؛ به صورت کسی اسید بپاشیم؛ با چاقو به بدن یا صورت کسی صدمه بزنیم؛ به زن یا مردی به زور تجاوز جنسی بکنیم؛ قیافه یا یکی از اعضای بدن کسی را مانند کله، دماغ، چشم، دست چلاق و ... مسخره کنیم؛ به یکی بگوییم زشت یا بدشکل؛ خلاصه هر عملی

که موجب صدمه زدن به جسم و یا تحت فشار قرار دادن جسم و روان انسانی انسان شود؛ عملی ضد انسانی شمرده می شود و موجودیت انسانی و انسانیت انسان را مورد تعرض قرار می دهد.

معلمی که دانش آموزان را کتک می زند به موجودیت انسانی آن ها تعرض می کند. سیلی زدن مأموران نیروی انتظامی به گوش جوانان و تحقیر آن ها تعرض به موجودیت انسانی آن هاست. ایجاد رابطه ی جنسی با زن یا مرد بدون رضایت آن ها (تجاوز) تعرض به موجودیت انسانی آن هاست. مأموران رژیم که در زندان به زندانیان زن و مرد تجاوز می کنند، موجودیت انسانی آن ها را مورد تعرض قرار می دهند. زندانی کردن مخالفان حکومت تعرض به انسانیت انسان است. (همان طور که در بالا گفتم منظورم از انسانیت جسم انسان است نه اندیشه ی انسانی) اسید پاشیدن به صورت زن ها و دخترها تعرض به موجودیت انسانی آن هاست. دست کردن توی پای زن ها و دخترها در کوچه و خیابان و مزاحمت برای آن ها در مکان های خلوت مانند پل های عابر پیاده و انداختن خود روی آن ها در تاکسی و اتوبوس تعرض به جسم انسانی آن ها یعنی تعرض به انسانیت آن هاست. هر نوع بهره کشی از انسان های دیگر، بیگاری، کار کشیدن از کودکان و زنان با دستمزد های کم، برده داری، خرید و فروش زنان و دختران و کودکان، تجاوز به کودکان (بچه بازی)، ختنه ی دختران و پسران، همه و همه ی این ها تعرض به انسانیت و موجودیت انسانی انسان است.

در تمامی این رفتارهایی که در بالا بر شمردیم، جسم انسانی انسان مورد تعرض و فشار قرار می گیرد و آسیب می بیند.

دانش آموزی که از کلاس بیرون انداخته می شود، موجودیت انسانیش مورد تعرض قرار می گیرد. وقتی جلوی نیاز جنسی خواهر و مادر و دخترت رو می گیری جسم انسانی او را تحت فشار قرار می دهی و این یعنی به موجودیت انسانی او تعرض کرده ای! بنابر این جلوگیری از نیازهای جنسی خواهر و مادران (که طلاق گرفته و یا شوهرش را از دست داده) و دختران، تعرض به موجودیت انسانی آن هاست. زنی که برای تحت فشار قرار دادن شوهرش نیازهای جنسی او را ارضاء نمی کند، زنی که نسبت به خوش گذرانی شوهرش حسادت می کند و مانع خوش گذرانی شوهرش می شود، مردی که زنش را محدود می کند، مانع خوش گذرانی او می شود و نمی گذارد با دیگران رفت و آمد و ارتباط داشته باشد، هر دو به انسانیت همدیگر تعرض می کنند. جداسازی زن و مرد در اتوبوس و

مدرسه و دانشگاه و ورزشگاه و ... تعرض به انسانیت آن هاست. جدا سازی دانش آموزان بی بضاعت از دانش آموزان متمول در مدارس تعرض به انسانیت آن هاست. جلوگیری از تحصیل دانش آموزان و مخصوصاً دانش آموزان خارجی تعرض به موجودیت انسانی آن هاست.

پوشاندن موی سر زن ها و دخترها با روسری و به زور، تعرض به انسانیت آن هاست. مجبور کردن مردم و به خصوص زن ها و دخترها به پوشیدن لباس های باب طبع حکومت مانند چادر و مقنعه و مانتو، تعرض به انسانیت آن هاست. واجب کردن تکالیف دینی و امر و نهی کردن مردم به رفتارهای باب میل آخوندها و تعیین تکلیف برای چگونه زندگی کردن مردم تعرض به انسانیت آن هاست، و البته تعرض به شعور یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها نیز هست چون با این کار نشان می دهند که مردم خود فهم و شعور ندارند که برای خود تصمیم بگیرند. (آخوندها حتی در رابطه ی جنسی زن ها و مردها هم دخالت می کنند و اندازه ی دخول را مشخص می کنند!) کشیدن کاریکاتور از قیافه ی اشخاص بدون هدف خاصی و فقط به قصد مسخره کردن قیافه ی آن ها، تعرض به موجودیت انسانی آن هاست. مسخره کردن رنگ پوست (تبعیض نژادی) و خود را برتر و بالاتر از سیاه پوستان و یا ملیت های دیگر مانند عرب ها و افغان ها دانستن تعرض به موجودیت انسانی انسان است. زورگویی و خفت گیری و باج خواهی و ... تعرض به موجودیت انسانی انسان است. تعریف کردن از سر و سینه و باسن زنان و تقویت توانایی های جنسی آنان و جلوگیری از تواناییهای دیگر زنان مانند جلوگیری از تحصیل آنان در رشته های خاص دانشگاهی و سوق دادن آنان به رشته های مورد نظر حکومتی، جلوگیری از ورزش کردن زنان در رشته های خاص و جلوگیری از ورود زنان به ورزشگاه ها، جلوگیری از پرداختن زنان و دختران به هنر و موسیقی، جلوگیری از آواز خوانی زنان، همه و همه تعرض به موجودیت انسانی آن هاست.

تعریف و تمجید کردن از زیبایی و خوشگلی افراد نیز تعرض به موجودیت انسانی انسان است؛ چون این عمل یعنی نفی و طرد افرادی که به اصطلاح خوشگل نیستند و این یعنی تعرض به موجودیت انسانی آن ها. وقتی یکی از ما چیزی می خواهد و ما در جواب او را مسخره می کنیم و می گوییم: " خیلی خوشگلی؟ " موجودیت انسانی او را مورد تعرض قرار داده ایم. بنابر این تعریف کردن از خوشگلی و زیبارویی هم نوعی توهین به انسانیت انسان هایبست که به اصطلاح خوشگل نیستند.

نمونه این نوع توهین به انسانیت را در این آیه ی قرآن می بینیم که می فرماید (؟): " ان الله جميلٌ و يُحب الجميله " یعنی خدا زیباست و زن های زیبا (خوشگل ها) را دوست دارد. (این خدا چه قدر شبیه موجودات اجتماعیه؟! هم خوشگل پسند، هم بچه بازه، هم شلاق میزه، هم با آتش جهنم می سوزونه! شانس آوردیم در زمان حضرت محمد اسید نبود و الا اسید پاشی هم می کرد!)

در ضمن مگر زشتی و بدشکلی هم وجود دارد که می گوئید انسان ها ذاتاً زیبا پرستند و زیبایی را دوست دارند؟ زشتی و زیبایی هم، چنان چه به نفع موجودیت اجتماعی ما باشد، خوب است و مورد قبول اما اگر به نفع ما نباشد بد است و ناپسند. اگر یک زن زیبا پیشنهاد ناشایست شما را رد بکند، دیگر نه تنها برای شما خوشگل نیست بلکه هر جا که می روید پشت سرش بد می گوئید و از قیافه اش ایراد می گیرید! آیا اگر پدر و مادرتان خوشگل نباشند، از آن ها بدتان می آید؟ آیا اگر بچه ی شما خوشگل نباشد از او بدتان می آید؟ اگر احمدی نژاد به نفع شما کار کند به قیافه اش ایراد نمی گیرید؛ اما اگر به نفع شما نباشد آن وقت برای شما به میمون تبدیل می شود! خانم سیمین بهبهانی شاعر گرانقدر به دید زیبا پرستان خوشگل نیست اما من فکر نمی کنم کسی از او بدش بیاید بجز خامنه ای! (با پوزش از خانم سیمین بهبهانی من خودم به زشتی و زیبایی اعتقاد ندارم و فقط نظر زیبا پرستان را بیان کردم)

در تمامی موارد بالا جسم انسانی انسان ممکن است صدمه نبیند، اما انسان تحت فشار روحی روانی قرار می گیرد. دانش آموزی که کتک می خورد جسم انسانیش صدمه می بیند اما دانش آموزی که از کلاس بیرون انداخته می شود جسم انسانیش تحت فشار روانی قرار می گیرد. جلوگیری از رفع نیاز جنسی انسان را تحت فشار روحی روانی قرار می دهد. (کاری که جمهوری اسلامی با جوانان می کند)

خلاصه هر عملی که به جسم انسانی فرد صدمه بزند و یا جسم انسانی او را تحت فشار روانی قرار دهد، تعرض و نقد موجودیت انسانی و انسانیت انسان است.

بر این اساس باید گفت که ادیان و به خصوص دین مبین (؟) اسلام بزرگ ترین تعرض کنندگان به بشریت هستند؛ چرا که با وضع قوانین ضد انسان مانند شلاق زدن، شکنجه کردن، قطع دست و پا و

دیگر اعضای بدن، مثله کردن، بریدن دماغ و یا درآوردن چشم، سنگسار کردن، سوزاندن، اسید پاشی، محدود کردن زن ها و مردها و دخالت در زندگی مردم و تعیین تکلیف برای چگونگی رفتارهای مردم، بزرگترین تعرض ها را به بشریت روا داشته اند و جمهوری اسلامی عالی ترین شکل حکومتی است که انسانیتی برای انسان نگذاشته و انسان مورد نظر اسلام و جمهوری اسلامی همان حیوانی است که فقط باید بارکشی کند و صدایش در نیاید!

در این جا باید از کسانی که می گویند نباید به عقاید دیگران توهین کرد و یا باید به عقاید دیگران احترام گذاشت؛ پرسید: آیا تعرض به موجودیت انسانی انسان توهین به انسانیت است یا تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها؟ آیا شلاق زدن مردم در خیابان ها توهین است یا مسخره کردن امامان و پیامبران؟ آیا آفتابه انداختن به گردن جوان ها توهین است یا از دین و مذهب و خرافات انتقاد کردن؟

حالا اگر ما این تعرض به موجودیت انسانی انسان را توهین بنامیم، می توان گفت که ادیان و بخصوص دین مبین اسلام بزرگ ترین توهین کنندگان به نوع بشر هستند چرا که با وضع قوانین ضد انسان مانند سنگسار و اعدام و قطع دست و پا، مفهوم انسانیت مورد نظر خمینی را به خوبی برای ما روشن کرده اند. حالا کسانی که می گویند اسلام این نیست و چیز دیگری است! بفرمایند بگویند که آیا در اسلام سنگسار (رجم) نیست؟ آیا در اسلام قطع دست دزد نیست؟ آیا در اسلام شلاق نیست؟

جمهوری اسلامی مصداق کامل تمامی تعرضاتی است که به موجودیت انسانی و اجتماعی انسان ها صورت می گیرد و از این لحاظ نمونه ی بارز جنایت علیه بشریت به شمار می رود.

با توجه به موارد گفته شده در بالا نقد کردن فقط تجزیه و تحلیل افکار و عقاید دیگران نیست؛ بلکه هر حرکتی که نشان از دخالت و تعرض به موجودیت دیگران داشته باشد، نقد نامیده می شود.

ممکن است انسان ها رفتارهایی غریزی مانند فعالیت های جنسی انجام دهند و یا رفتارهایی خاص جنسیت خود انجام دهند که ناشی از موجودیت انسانی (حیوانی) آن هاست. این رفتارها مورد نظر ما نیست. منظور ما از رفتارهای انسانی در این جا اعمالی است که انسان ها برای تأمین معیشت خود

انجام می دهند. مثلاً یک نفر ممکن است به خاطر لذت جنسی که یک رفتار غریزی و ناشی از موجودیت انسانیش است، عمل سکس انجام دهد ولی منظور ما از سکس در این جا رفتار غریزی سکس نیست بلکه منظور ما از رفتار جنسی، رفتار کسی است که برای تأمین معیشت خود و کسب درآمد عمل سکس انجام می دهد. تئوریسین های ایده آلیست می کوشند مانند شعبده بازها با قاطی کردن این دو موضوع، تمامی رفتارهای انسانی را غریزی و ناشی از موجودیت انسانی آن ها جا بزنند و البته هدف این است که با استفاده از یک موضوع علمی دیدگاه های نادرست خود را به خورد مردم بدهند! (نگاهی به برنامه ی دخترها و پسرها چه می خواهند از تلویزیون ضد علمی من و تو ببیندازیدا)

بر این اساس نقد عملکرد، گفتار، کردار و پندار دولت ها، گروه ها، احزاب و سازمان ها، یعنی نقد موجودیت اجتماعی آن ها و نقد موجودیت اجتماعی آن ها یعنی مورد تعرض قرار دادن و به زیر سؤال بردن موجودیت اجتماعی آن ها و در نهایت نفی موجودیت اجتماعی آن هاست.

تا این جا ما با دو نوع تعرض به موجودیت انسان آشنا شدیم: تعرض به موجودیت اجتماعی افراد، گروه ها، سازمان ها و دولت ها و تعرض به موجودیت انسانی آن ها. تعرض به موجودیت اجتماعی افراد، گروه ها، سازمان ها و دولت ها تعرض به فکر و اندیشه و عقیده و گفتار و کردار آن هاست و تعرض به موجودیت انسانی انسان تعرض به جسم اوست. چون ما در جامعه ای زندگی می کنیم که عمل افراد در خدمت موجودیت اجتماعی و در نتیجه در خدمت منافع خودشان می باشد این تعارض و تقابل منافع همیشه وجود داشته و خواهد داشت و نقد و انتقادها هم همچنان باقی خواهد ماند و گریز و گزیری از آن نیست. تنها با از بین رفتن مالکیت و به وجود آمدن جامعه ای که موجودیت اجتماعی افراد در خدمت جامعه قرار بگیرد و عمل هر کس به نفع جامعه باشد نقد و انتقادها و طعنه و متلک ها از بین خواهد رفت.

با توجه به حرف های بالا هر چیزی که اجتماعی و مربوط به اجتماع باشد و روی زندگی دیگران تأثیر داشته باشد، قابل نقد و انتقاد است و هر چیزی که به جسم انسان ها مربوط می شود امری شخصی و غیر قابل نقد است.

در بالا گفتیم که اگر لباس برای پوشش بدن و راحتی جسم باشد، امری شخصی است و دخالت در لباس پوشیدن دیگران دخالت در موجودیت انسانی آن ها محسوب می شود؛ اما اگر از لباس برای خودنمایی و جلب توجه دیگران و یا برای نشان دادن یک موجودیت اجتماعی استفاده شود (مانند چفیه) و یا برای رفع نیازهای مادی یعنی کسب درآمد و غیره استفاده شود (مانند مانکن ها)، آن گاه لباس به امری اجتماعی تبدیل می شود و بنابر این قابل نقد و بررسی است. هم چنین گفتیم که اصولاً پوشیدن هر نوع لباس هم شکل (یونیفورم) انسان ها را به موجوداتی اجتماعی تبدیل می کند. داشتن لباس های هم شکل نشان دهنده ی داشتن فکر مشترک افراد است و می دانیم که فکر افراد هم ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست. پی بردن به این مسئله چندان مشکل نیست. وقتی دو نفر لباس هم شکل می پوشند می گوئیم که این دو نفر سلیقه شون مثل هم است، یعنی هم فکرنند! وقتی دو خواهر لباس های مختلف می پوشند می گوئیم که سلیقه شون با هم فرق داره! یعنی هم فکر نیستند. از این جا نتیجه می گیریم که پوشیدن لباس های هم شکل نشان از هم فکری دارد. افرادی که لباس های هم شکل می پوشند می خواهند نشان بدهند که با هم فکرنند، دارای اهداف مشترکند و با هم یکسان عمل می کنند و این اتحاد فکری و عملی آن را به موجوداتی اجتماعی و سازمان یافته تبدیل می کند. مانند ارتش، سپاه، نیروی انتظامی، آخوندها و سازمان هایی مانند مجاهدین خلق و غیره که لباس های هم شکل می پوشند و مجاهدین خلق که روسری زن هایشان هم قرمز است.

بنابر این پوشیدن لباس های هم شکل نمی تواند برای راحتی و آسایش جسم و جان افراد باشد بلکه فقط می تواند برای نشان دادن یک موجودیت اجتماعی به کار رود. به همین دلیل یک امر اجتماعی محسوب می شود و قابل نقد است. روسری خانم رجوی یک امر خصوصی نیست چون ایشان به عنوان نماینده ی یک تفکر اجتماعی و رهبر یک سازمان اجتماعی فعالیت می کنند و این روسری برای سازمان مجاهدین خلق یک تفکر است نه یک پوشش شخصی و نشان از اسلامی بودن این سازمان دارد. (مانند چفیه برای بسیجی ها) خانم رجوی می تواند برای افراد سازمان و همچنین برای عده ای از افراد جامعه الگو قرار بگیرند، چون ایشان به عنوان نماینده ی فکری عده ای از افراد جامعه فعالیت می کنند به همین دلیل تمام رفتارها و گفتارهای ایشان می تواند روی مردم جامعه اثر بگذارد. بنابر این گفتار و کردار ایشان یک امر اجتماعی است و باید مورد نقد قرار گیرد. اگر خانم

رجوی از این سازمان کناره بگیرند و دیگر در هیچ سازمانی به فعالیت اجتماعی نپردازند؛ آن گاه روسری برای ایشان به یک امر خصوصی تبدیل می شود و کسی نمی تواند به او در پوشیدن یا نپوشیدن روسری امر و نهی کند. یا اگر ایشان در کوچه و خیابان روسری بپوشند، روسری برای ایشان یک امر خصوصی است اما وقتی که در مجامع ظاهر می شوند و عملشان رسانه ای می شود و میلیون ها نفر این عمل او را می بینند؛ این دیگر یک امر شخصی نیست!

رضا پهلوی یک موجود اجتماعی و نماینده ی فکری بخشی از جامعه (سلطنت طلبان) محسوب می شود. (به تفکر سلطنت طلبی آویزان است!) بنابر این گفتار و کردارش ناشی از موجودیت اجتماعی اوست و باید مورد نقد قرار بگیرد. هر وقت ایشان سلطنت را محکوم کند و خودش را شاهزاده و وارث تاج و تخت نداند آن گاه به یک موجود انسانی تبدیل می شود. در آن صورت مردم مانند یک موجود انسانی به وی نگاه می کنند! آن وقت اگر می تواند بیاید و دم از رهبری مردم بزند!

44444444444444444444

اکنون می پردازیم به این که چرا بیشتر مردم نقد افکار و عقاید یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی را توهین می دانند اما نقد موجودیت انسانی، یعنی تعرض به جسم انسانی را توهین به حساب نمی آورند؟ جواب به این سؤال ساده است. چون همان طور که گفتیم انسان ها از راه موجودیت اجتماعی خود نان می خورند نه با موجودیت انسانی خود. منظورم نان خوردن فیزیکی نیست که انسان ها با موجودیت انسانی خود این کار را می کنند، منظورم نان در آوردن و تأمین معیشت است. به همین دلیل انسان ها حاضرند کتک بخورند، سیلی بخورند، شلاق بخورند، تیپا (اردنگی) بخورند، اما کسی گفتار یا کردار و یا پندارشان را مورد انتقاد قرار ندهد؛ به عبارت دیگر موقعیت شان در جامعه زیر سؤال نرود. چون گفتار و کردار و پندار افراد ناشی از موقعیت اجتماعی آنهاست و تعرض به گفتار و کردار و پندار موجب تضعیف موقعیت اجتماعی آن ها می شود. به بیان ساده تر شغلشان در معرض خطر قرار می گیرد و یا در بین مردم بی اعتبار می شوند و بی اعتباری همان و تضعیف شغل و درآمد همان.

در این جا لازم که کمی درباره ی توهین و بی احترامی حرف بزنیم تا بدانیم که چرا به کار بردن بعضی کلمات توهین به شمار می آید. برای این کار لازم است که ادب و نزاکت را کنار بگذاریم و وارد دنیایی بشویم که در افواه عمومی به دنیای لمپنی مشهور است.

ابتدا می پردازیم به یک سری اعمال انسانی که کارهای خلاف شرع (غیر قانونی) نامیده می شوند و نسبت دادن آن ها به افراد نوعی توهین محسوب می شود. اما لازم است که قبل از پرداختن به کارهای غیر قانونی کمی درباره ی اعمال انسانی توضیح بدهیم. منظور از اعمال انسانی اعمالی است که انسان ها در رابطه با موجودیت اجتماعی خود انجام می دهند، یعنی اعمالی که به کار و شغل آن ها مربوط می شود. وقتی می گوییم عمل آدم ها ناشی از منافع آن هاست منظورمان همین اعمال است که انسان ها در رابطه با شغلشان انجام می دهند. یک فوتبالیست برای این به توپ پا می زند که به خاطر این کار به او پول می دهند. اگر این کار را نکند کسی به او پول نمی دهد. یک مأمور نیروی انتظامی برای باتوم زدن توی سر مردم حقوق می گیرد؛ اگر این کار را نکند به او حقوقی نمی دهند. یک دانشمند به خاطر فکر کردن روی یک موضوع علمی حقوق می گیرد؛ اگر روی موضوعات علمی فکر نکند به او پولی داده نمی شود. این جاست که می گوییم اعمال و افکار آدم ها ناشی از منافع آنهاست. دزدی هم عملی است که برای منافع انجام می شود. البته اعمال دیگری هستند که منافع مادی ندارند یعنی به خاطر موجودیت اجتماعی انجام نمی گیرد، بلکه به خاطر آرامش فکری یعنی به خاطر موجودیت انسانی انجام می گیرد؛ که در اصطلاح به نوع کارها می گویند منافع معنوی دارد؛ یعنی نیازهای روانی افراد را برآورده می کند. مانند کمک کردن به فقرا یا نذر کردن. در این صورت می توانیم بگوییم که این اعمال هم در راستای منافع انسان ها صورت می گیرد. حتی راه رفتن هم عملی است در خدمت منافع انسان ها! اگر راه رفتن برای رسیدن به محل کار و شغل باشد، در خدمت موجودیت اجتماعی و اگر برای سلامتی جسم باشد در خدمت موجودیت انسانی؛ در هر صورت عملی است به نفع آدمی! (نشنیده اید که می گویند فلانی یک قدم به نفع دیگران بر نمی دارد!)

گاهی وقت ها عمل انسانی نه برای رفع نیازهای مادی خودش بلکه برای ضربه زدن و نفی موجودیت اجتماعی دیگران انجام می گیرد. این عمل هم ناشی از فکر افراد و در نتیجه ناشی از

موجودیت اجتماعی افراد و تعرض به موجودیت اجتماعی دیگران است. مثلاً آتش زدن اتومبیل کسی یا آتش زدن بانک ها و موسسات دولتی در تظاهرات ها که برای ضربه زدن به موجودیت اجتماعی دولت انجام می گیرد. گاهی هم برای بی آبرو کردن دیگران به موجودیت انسانی آن ها تعرض می شود که با این کار موجودیت اجتماعی آن ها هم مورد تعرض قرار می گیرد؛ (مثلاً تجاوز به زنان و مردان و یا تجاوز مأموران جمهوری اسلامی در زندان ها به زندانیان سیاسی) چون ما در جامعه ای زندگی می کنیم که آبرو نوعی اعتبار برای آدم ها به حساب می آید، بنابراین بی آبرو کردن دیگران نوعی تعرض به موجودیت اجتماعی آن ها محسوب می شود. (مردم با آدم های بی آبرو کمتر ارتباط برقرار می کنند و این از نظر مادی به ضرر آنهاست)

کسی که دزدی می کند به دزدی کردن فکر می کند؛ یعنی دزدی کردن توی فکرشه؛ و چون فکر افراد ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست، پس عمل دزدی کردن ناشی از موجودیت اجتماعی فرد است نه موجودیت انسانی او. هیچ انسانی دزد به دنیا نمی آید. همین طور کسی که کون می دهد (برای درآمد) کون دادن توی فکرشه و چون فکر افراد ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست به همین دلیل این عمل، یعنی کون دادن افراد، ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست نه موجودیت انسانی آن ها؛ هیچ فردی کونی به دنیا نمی آید.

دزدی عمل فرد است. ممکن است بگوئید که چون دزدی به وسیله ی دست انسان یعنی به وسیله ی یکی از اندام های جسم او صورت می گیرد، پس دزدی از موجودیت انسانی فرد ناشی می شود نه از موجودیت اجتماعی او. بنابراین اگر دست دزدها را قطع کنیم دزدی از جامعه ریشه کن می شود! اگر چنین باشد پس اولاً باید همه ی انسان ها دزد باشند، چون همه ی انسان ها دست دارند؛ دوم این که اختیار دست خود را نداشته باشند و هر چیزی که به دستشان برسد بدون فکر کردن بدزدند. (فیلمی هم در این مورد ساخته شده بود که یک نفر اختیار دست خود را نداشت)

حالا اگر فرض کنیم که در جامعه ای زندگی می کنیم که هر کسی حق دارد از هر چیزی که دوست دارد استفاده کند؛ (مانند اتومبیل، گوشی موبایل و غیره) در این صورت آیا کسی اتومبیل یا گوشی موبایل می دزدد؟ همین طرز فکر احمقانه است که عده ای را به این نتیجه رسانده که اگر دست دزدها را قطع کنند دزدی ریشه کن می شود؟! آیا اگر دست یک دزد، دو دزد و یا ده دزد را قطع

کنیم؛ فکر دزدی از جامعه ریشه کن می شود؟ شما خودتان چی؟ آیا اگر فرصتی برایتان پیش بیاید دزدی نمی کنید؟

می گویند در یک از شهرهای امریکا که بیشتر مردم آن دارای اعتقادات مذهبی بودند و به پاکی و درستکاری مشهور بودند، همین که دو ساعت برق شهر قطع شده بود تمام مغازه ها را غارت کرده بودند!

در ضمن اگر دزدی ناشی از موجودیت انسانی انسان است، یعنی این عمل را خدا در نهاد انسان گذاشته پس نباید ما یک دزد را به خاطر دزدی تنبیه کنیم و دستش را قطع کنیم!

کلاه برداری عمل فرد است و این عمل با حرف زدن یعنی به وسیله ی زبان که یکی از اندام های بدن است انجام می شود. آیا می توان گفت که چون کلاه برداری به وسیله ی زبان انجام می گیرد پس کلاه برداری ناشی از موجودیت انسانی فرد است، نه موجودیت اجتماعی او؟ اگر چنین است به ناچار همه باید کلاه بردار باشند و کلاهبردار به دنیا بیایند، چون همه ی انسان ها زبان دارند! و الزاماً هم برای ریشه کن کردن کلاه برداری باید زبان همه ی کلاه بردارها را برید (!)

اگر برای ریشه کن کردن دزدی باید دست دزدها را قطع کرد، پس برای ریشه کن کردن کلاه برداری هم باید زبان همه ی کلاه بردارها را قطع کنیم!

کون دادن هم عمل فرد است و این عمل با جسم او صورت می گیرد پس آیا باید گفت که چون کون دادن با جسم فرد انجام می گیرد پس کون دادن ناشی از موجودیت انسانی فرد است نه موجودیت اجتماعی او؟ اگر کون دادن ناشی از موجودیت انسانی افراد است پس باید همه کونی به دنیا بیایند (!) و اسلام هم باید کون همه ی کونی ها را با شمشیر ذوالفقار بشکافد (?)

عمل لواط و یا همان چیزی که غربی ها به آن می گویند هم جنس بازی یک عمل طبیعی و ناشی از نیاز جنسی و جسمی انسان ها نیست. بنابر این یک امر شخصی و خصوصی نیست که عده ای از روشنفکران به بهانه ی دفاع از آزادی های شخصی با آن موافقند. کدام حیوان را دیده اید که بگذارد کون هم نوع خودش؟!

عمل لواط یک تفکر است و کسی که این کار را می کند یا برای بردن آبروی دیگران این کار را می کند و یا ناشی از خشم و کینه ای است که از طرف مقابل خودش دارد و یا می خواهد با داشتن یک نقطه ضعف از او موجودیت خودش را برای همیشه به او تحمیل کند. بنابر این عمل لواط ناشی از موجودیت اجتماعی افراد است نه موجودیت انسانی آن ها و به همین دلیل قابل نقد و انتقاد است.

چون عمل لواط یک تفکر است بنابر این قابل انتشار و انتقال به دیگران نیز هست. به عبارت دیگر مردم فکر کون کردن و کون دادن را از اطرافیان، دوستان، آشنایان و یا صدا و سیمای جمهوری اسلامی یاد می گیرند! تعجب نکنید! کون کردن و کون دادن یک رفتار جنسی و مربوط به نیاز جسمی و جنسی افراد (ژنتیک) نیست که از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. انسان ها این عمل را از دیگران (چیزی که ما آن را جامعه می نامیم) یاد می گیرند.

اگر بچه ای نداند که کون کردن و کون دادن چیست این عمل را با خود به دنیا نمی آورد. به قول مطهری که می گوید اعتقاد به خدا فطری است ما می گوئیم کون کردن و کون دادن فطری نیست. بچه ها این عمل را از طریق آخوندها، صدا و سیما، مساجد، فیلم های پورنو و اطرافیان خود یاد می گیرند. هر بچه ای وقتی که وارد کوچه و خیابان و مدرسه و جامعه می شود و می شنود و می بیند که همه به همدیگر می گویند: کونی، میزارم کونت، بزارم کونت و از این حرف ها، او هم یاد می گیرد و وقتی به اثر مخرب این عمل (یعنی کون کردن) در تعرض به موجودیت اجتماعی دیگران پی می برد برایش به یک اسلحه در ضربه زدن به موجودیت انسانی و اجتماعی دیگران تبدیل می شود. (یکی جلو خامنه ای رو بگیره!)

وقتی کودک شما از شما می پرسد که لواط چیست؟ اگر شما برایش توضیح ندهید، او چگونه یاد می گیرد که کون کردن و کون دادن چیست؟ کونی و بزارم کونت و می کنمت شده نقل و نبات دهان بچه ها و جوان ها. هر چه قدر هم که شما در خانه مراقب حرف زدنتان باشید باز هم بچه ها در خارج از منزل این حرف ها و اعمال را یاد می گیرند. من خودم بچه ی کلاس اول دبستانی رو دیده ام که موقع رفتن به خانه دستش توی کون همکلاشش بوده! بچه ها و جوان ها این چیزها را از کجا یاد می گیرند؟ با خود که از شکم مادر نمی آورند!

شما نگاه کنید!... تمام کسانی که به استقبال خامنه ای و احمدی نژاد می روند؛ برای مالیدن خود به همدیگر به آن جا می روند!

جمهوری اسلامی و آخوندها که در حرف خود را مخالف عمل لواط و هم جنس بازی می دانند در عمل این امر خداپسندانه (؟) را به مردم آموزش می دهند! لواط یکی از آموزه های دین اسلام است و این آموزه ها توسط آخوندها و در معابر و مساجد و منابر و تکایا و صدا و سیما به مردم آموزش داده می شود! اگر مردم ندانند لواط چیست؛ چه کسی این عمل را یاد می گیرد. اما آخوندها با بیان داستان های قرآن درباره ی لواط و قوم لوط و بلایایی که خدا بر سر این قوم آورده است، این انحرافات جنسی را به مردم آموزش می دهند.

یارو بلند میشه میره مسجد نماز بخونه! آخونده شروع می کنه درباره ی لواط سخنرانی کردن! یارو هم که تا حالا کلمه ی لواط به گوشش نخورده از بغل دستیش می پرسه: لواط چیه؟ بغل دستیش هم میگه بیا بریم خونه تا نشونت بدم!؟

اگر آخوندها در مساجد و رادیو و تلویزیون و یا پخش اخبار مربوط به اعدام لواط کنندگان، درباره ی لواط حرف نزنند، بچه های ما چگونه یاد می گیرند که کون کردن و کون دادن چیست؟ آخوندها و رژیم جمهوری اسلامی در حرف مخالف لواط و هم جنس بازی هستند اما در عمل این انحرافات جنسی را آموزش می دهند. آخوندها و رژیم جمهوری اسلامی اگر مخالف لواط و هم جنس بازی هستند باید این سوره ها و آیات قرآنی را که در آن ها درباره ی لواط صحبت به میان آمده است، از قرآن حذف کنند و خودشان هم هیچ گاه در مساجد و منابر درباره ی لواط حرف نزنند. (بی خود نیست که من می گویم مردم کون دادن و کون کردن را از صدا و سیما ی جمهوری اسلامی یاد می گیرند!)

بنابر این عمل لواط ریشه در تفکر دینی و مذهبی مردم دارد که این تفکر خود بخشی از موجودیت اجتماعی انسان ها را تشکیل می دهد و بنابر این لواط نه یک نیاز جسمی و انسانی بلکه یک عمل اجتماعی و قابل نقد است. احتمالاً اقوام قدیمی که در جنگ ها بر اقوام دیگر غلبه می کرده اند برای

خوار و خفیف کردن مردان قبایل مغلوب به آن‌ها تجاوز می‌کرده‌اند (همان کاری که جمهوری اسلامی با مخالفان خود می‌کند)

البته لواط و هم‌جنس‌بازی دلایل دیگری هم می‌تواند داشته باشد و آن محدودیت رابطه‌ی جنسی زنان و مردان در جوامعی است که مردان خود را مالک زن‌ها و دخترها و خواهرهایشان می‌دانند و به آن‌ها اجازه نمی‌دهند که با هر کسی که دوست دارند رابطه‌ی جنسی طبیعی برقرار کنند. این محدودیت باعث می‌شود که دختران و پسران قبل از ازدواج برای رفع نیازهای جنسی خود به رابطه‌ی جنسی غیر طبیعی و یا به هم‌جنس‌بازی خود روی بیاورند. برای همین است که در جوامع اسلامی عمل لواط بیشترین آمار جرم و جنایت را به دنبال دارد. طبق آمار 38٪ پرونده‌های قضایی در دادگاه‌های ایران مربوط به عمل لواط است. دخترانی که خود سوزی می‌کنند و جمهوری اسلامی صدایش را بالا نمی‌آورد به دلیل همین روابط جنسی غیر طبیعی و مخفیانه است.

متأسفانه در جوامع اسلامی چون دخترها نمی‌توانند نیاز جنسی خود را از راه طبیعی ارضاء کنند و مسئله‌ی بکر بودن و بکارت برای آن‌ها به یک عمر زندگی تبدیل شده است، به ناچار برای ارضای این نیاز انسانی خود به راه‌های غیر طبیعی متوسل می‌شوند. البته نقش پسرها را هم در این عمل نباید نادیده گرفت!

در بالا گفتیم که جلوگیری از رفع نیاز جنسی تعرض به موجودیت انسانی و ایجاد فشار روحی روانی به مردم و بخصوص جوانان است. جمهوری اسلامی که یک حکومت ضد انسانی است به بهانه‌ی حفظ عفاف و پاکی جامعه از این حربه برای فشار آوردن به جوانان استفاده می‌کند و مانع ارضای نیازهای جنسی جوانان می‌شود. البته هدف جمهوری اسلامی نه عفت و پاکی جامعه بلکه جلوگیری از رفع نیازهای جنسی جوانان و مشغول کردن ذهن جوانان به مسائل جنسی است. به طوری که مشغولیات ذهن جوانان این شده است که همه‌اش به دنبال این مسائل بروند و چون رفع نیاز جنسی برای جوانان هزینه‌های زیادی در بر دارد، به ناچار آن‌ها به خود ارضایی و یا عمل هم‌جنس‌بازی روی می‌آورند.

(دوستان عزیز هدف از گفتن این حرف ها از بین بردن این ناهنجاری هاست و با پرده پوشی از این کارها نمی توان این ناهنجاری ها را از بین برد. کاری که جمهوری اسلامی سعی در پرده پوشی آن دارد.)

ممکن است عده ای (هم جنس بازان) بگویند که آقا ما دوست داریم کون بدهیم! کون خودمان است و به کسی مربوط نیست! ما از کون دادن لذت می بریم و این یک امر انسانی و مربوط به جسم انسان است؛ بنابراین این یک امر شخصی است! مگر شما نمی گوئید که امور شخصی قابل نقد نیست؟

گفت ای موسی دهانم دوختی وز پشیمانی تو جانم سوختی!

چه غلطی کردیم گفتیم امور شخصی افراد قابل نقد نیست!

در این که کون، کون خودتان است شکی نیست! در این که می توانید کون خود را هر جور که دوست دارید پاره کنید باز هم حرفی نیست! اما این که از کون دادن لذت می برید حرف و حدیث زیاد دارد. آخه مرد حسابی، کی تا حالا از کون دادن لذت برده که تو دومی اش باشی؟! اگر کون دادن لذت بخش بود که همه کون می دادند! چشمت نیفته به این فیلم های پورنو که آخ و اوخ زن ها بلند همیشه وقتی میزبان کونشون! اونا برای پول این کار رو می کنن و به تو هم القاء میشه که کون دادن لذت بخشه! ممکنه اونی که داره تو رو می کنه لذت ببره ولی تو داری زجر می کشی و فکر می کنی که داری کیف می کنی؟ میگن یکی داشت یکی دیگه رو می کرد و نفر سوم هم داشت دومی رو می کرد! به سومی گفتن در چه حالی؟ گفت دارم کیف می کنم! به دومی گفتن تو در چه حالی؟ گفت من دارم کیف در کیف می کنم! یارو هم داشته می داده و هم داشته می کرده؛ پیش خودش فکر می کرده که کیف در کیف می کنه! حالا اینم شده حکایت تو. یکی دیگه داره کیف می کنه، تو فکر می کنی که این تویی که داری لذت می بری! مرد حسابی نیم متر کیر بره تو روده ات کیف داره؟!

در این جا من به آن دسته از کسانی که به بهانه ی دفاع از آزادی های شخصی از لواط و هم جنس بازی دفاع می کنند می گویم: لواط یک امر جنسی طبیعی نیست که لذت داشته باشه. اگر لذت داشت همه این کار را می کردند. در رابطه ی جنسی طبیعی بین زن و مرد هر دو طرف از انجام این عمل لذت می برند اما در رابطه ی غیر طبیعی هم جنس بازی و لواط، هیچ کدام از طرفین از این

کارشان لذت نمی برند و اگر ادعا کنند که لذت می برند این ادعای لذت با دیدن فیلم های پورنو به آن ها القاء شده است. کسی که کون می دهد نه تنها لذت نمی برد بلکه زجر هم می کشد. کسی هم که کون می کند لذت بردنش شبیه خود ارضایی (جلق زدن) است. اگر کون دادن و کون کردن یک عمل جنسی طبیعی بود که همه مردم باید این کار را می کردند و از آن لذت می بردند. کی تا حالا دیده که حیوانی بزازه کون هم نوع خودش؟!

بنابر این هم جنس گرایی یک نیاز جسمی و ناشی از موجودیت انسانی انسان ها نیست بلکه یک تفکر و امری است مربوط به موجودیت اجتماعی افراد، و به همین دلیل قابل نقد است.

ممکن است هم جنس گرایی و لواط در کشورهای غربی یک امر خصوصی تلقی شود که نیست، اما در ایران یک موضوع اجتماعی است و به همین دلیل نه تنها قابل دفاع نیست بلکه باید آن را به نقد کشید!

(آقای اوباما تو که میخوای کون بدی، دیگه چرا از کون دیگران مایه میزاری! تو چه کاره ای که از ازدواج همجنس گرایان دفاع می کنی؟! می خواهی به جای هم رنگ شدن با جماعت؛ جماعت رو با خودت هم رنگ کنی؟!)

دوستان متأسفم که بی پرده حرف می زنم. برای از بین بردن یک پدیده ی ناهنجار باید ماهیت آن را شناخت، سپس نسبت به از بین بردن آن اقدام کرد. اگر مردم نسبت به ماهیت عمل این کارها که همانا ناشی از موجودیت اجتماعی انسانی آن هاست پی نبرند، چگونه می توانند خود را از چنگال آن خلاص کنند؟

و البته گفتیم که این اعمال ناشی از موجودیت اجتماعی افراد است و موجودیت اجتماعی افراد هم تعیین کننده ی منافع آن هاست. بنابر این تا زمانی که موجودیت اجتماعی افراد در خدمت منافع فردی است این اعمال و رفتار نه تنها از بین نمی روند بلکه مستقیم و غیر مستقیم هم آموزش داده می شوند. نگاهی به فیلم های پورنو بیندازید و ببینید که چه پول هایی از این راه به دست می آید.

با ذکر آیاتی از کلام الله مجید در این باره موضوع را به پایان می بریم! حضرت محمد در سوره ی بقره آیات 35 تا 38 می فرماید: ای کسانی که کون خود را برای لذت در اختیار دیگران می گذارید،

این شما نیستید که لذت می برید. این لذتی دروغین است که از فیلم های پورنو و گی به شما القاء شده است! اگر شما این فیلم ها را نگاه نکنید و آخ و اوخ ها را نشنوید، چه می دانید که کون دادن چه لذتی دارد؟ و خدا بر همه چیز حتی کون دادن شما هم آگاه است!

خوب برگردیم سر اصل مطلب!

لواط و بچه بازی هم عمل فرد است و این عمل به وسیله ی " کیر " فرد یعنی یکی از اعضای بدن فرد صورت می گیرد! در این صورت آیا باید گفت که بچه بازی و لواط ناشی از موجودیت انسانی فرد است؟ پس اگر چنین است چرا اسلام برای ریشه کن کردن عمل لواط قانون قطع کیر لواط کننده را به بشریت عرضه نکرده؟

اگر این فکر درست باشد که با قطع دست دزدها، دزدی از جامعه ریشه کن می شود پس باید برای ریشه کن کردن بچه بازی یا عمل لواط هم باید کیر بچه باز و لواط کننده را قطع کنیم.

دیوس بودن هم عمل فرد است. اما آیا دیوس بودن هم مانند دزدی با جسم انسانی انجام می گیرد؟ آیا کسی که دیوس است یعنی زنش را وادار به خود فروشی می کند از اعضای بدن خودش برای دیوسی استفاده می کند یا از اعضای بدن زنش؟ کجای آدم دیوس را باید ببرند که دیوسی از جامعه ریشه کن شود؟ اگر دیوسی ناشی از موجودیت انسانی افراد است پس چرا به خود زنه نمی گویند دیوس و به شوهرش می گویند دیوس!

همین طور جنده بودن، کس کش بودن، جاکش بودن، قرمساق بودن، دیوس بودن، بچه باز بودن و بسیاری چیزهای دیگر هم ناشی از موجودیت اجتماعی افراد است و بسیاری از مردم از این راه ها نان می خورند؛ یعنی شغلشان است. هیچ زنی جنده به دنیا نمی آید؛ همین طور هیچ مردی کس کش، جاکش، قرمساق، دیوس و یا بچه باز به دنیا نمی آید. این ها همه ناشی از موجودیت اجتماعی افراد است نه موجودیت انسانی آن ها.

بر این اساس بسیاری از اعمالی که در جامعه رایج است و در خیلی از موارد شغل محسوب می شود، مانند کلاهبرداری، رشوه گیری، شیادی، شارلاتانی، جاسوسی، وطن فروشی، ریا کاری، تظاهر، اعتیاد، مشروب فروشی، گروکشی، گروگان گیری، متقلب بودن، اختلاس کردن، مردم فریبی، عوام

فریبی، خایه مالی، چاپلوسی، پاچه خواری، ساندیس خوری، کوس مالی، انگل صفتی، گردن کلفتی، خفت گیری، لات بازی، عربده کشی، اراذل و اوباشی، جلادی، شکنجه گر بودن، و ... ناشی از موجودیت اجتماعی کسانی است که این کارها را انجام می دهند.

اما چرا مردم نسبت دادن این نوع موجودیت های اجتماعی را به خود و دیگران توهین قلمداد می کنند؟ مثلاً چرا گفتن کونی یا کس کش، دزد یا کلاهبردار به دیگران توهین تلقی می شود؟

چون این موجودیت های اجتماعی و بسیاری دیگر از همین نوع موجودیت ها در کار تولید و یا یک کار مفید نقش ندارند (مثلاً دزد، دلال یا آخوند چه کار مفیدی انجام میدهد؟) و در واقع نان خود را از راه زانو صفتی و مکیدن خون دیگران به دست می آورند به همین دلیل این نوع موجودیت ها در جامعه قابل پذیرش نیستند و به قول معروف مایه ی ننگ بشر هستند؛ به همین دلیل افراد حتی با وجود داشتن این نوع موجودیت های اجتماعی از داشتن عنوان این موجودیت ها دوری می کنند و داشتن این نوع عنوان ها مانند کونی، جنده، کس کش و غیره را مایه ننگ و شرمساری خود می دانند؛ به همین دلیل اگر کسی این نوع موجودیت های اجتماعی را به آن ها نسبت دهد آن را توهین به خود قلمداد می کنند. اگر به کسی بگویید کونی ناراحت می شود چون نسبت دادن این نوع موجودیت اجتماعی را به خود نوعی توهین به حساب می آورد. این موضوع آن قدر در جامعه جا افتاده که به فرهنگ عمومی تبدیل شده است تا جایی که حتی اگر به کسی که جنده است بگویید جنده!... باز هم ناراحت می شود و می گوید: جنده مادرت!

(الان توی ایران همه سر همدیگه کلاه می گذارند اما مگر کسی جرأت دارد به دیگری بگوید کلاه

بردار!

گفتیم که مردم از راه موجودیت اجتماعی خود نان می خورند؛ وقتی ما به کسی می گوییم دزد یا کونی، کس کش یا بچه باز، جنده، کلاه بردار؛ شیاد، شارلاتان، عوام فریب، ساندیس خور، خایه مال، پاچه خوار و یا موجودیت های اجتماعی دیگر را که به شکل صفت در آمده اند، به او نسبت می دهیم، در حقیقت موجودیت اجتماعی و منبع درآمد او را برای مردم افشا کرده ایم. به بیان دیگر دست او را برای مردم رو کرده ایم و این افشای موجودیت اجتماعی یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی او، در

اصل تعرض به معیشت اوست. و مردم چون نمی خواهند که کسی نان آن ها را ببرد، به همین دلیل ناراحت می شوند که موجودیت اجتماعی شان مورد تعرض قرار بگیرد. یک جنده از موجودیت اجتماعی معیشتش را تأمین می کند؛ وقتی توی کوچه و محله موجودیت اجتماعی را برای مردم رو می کنیم، ناچار منبع درآمدش قطع می شود و مجبور است از آن محل کوچ کند و به جای دیگری برود که کسی او را نمی شناسد. یک کلاهبردار از راه کلاهبرداری نان می خورد، وقتی کسی ماهیتش را یعنی موجودیت اجتماعی را برای مردم افشا کند مطمئناً اعتماد مردم نسبت به او از بین می رود و دیگر کسی با او معامله نمی کند؛ به این ترتیب او محل درآمد خود را از دست می دهد.

بنابر این وقتی که به کسی می گوئیم جنده یا کونی یا بچه باز و یا دزد و شارلاتان، یا حتی آخوند و ساندیس خور؛ به آن ها توهین نکرده ایم بلکه موجودیت اجتماعی آن ها را رو کرده ایم! وقتی من به آیت الله صافی گلپایگانی که حکم ارتداد شاهین نجفی را صادر کرده می گوئیم کونی!... ایشان نباید ناراحت بشوند! چون من موجودیت اجتماعی ایشان را برای مردم رو کرده ام! فوق فووقش اینه که من اشتباه کرده ام و یا تهمت زده ام! این که دیگه ناراحتی نداره! ایشان می توانند با بزرگواری خودشان مرا ببخشند و بگویند: نه آقا من کونی نیستم!... آخوندم!

اگر نسبت دادن این عناوین به افراد و شخصیت ها توهین نیست؛ پس توهین چیست و به چه چیزی توهین می گویند؟

در بالا گفتیم که گفتار و کردار آدم ها ناشی از فکر آن ها و فکر آن ها هم ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست. پس اگر از گفتار و کردار کسی انتقاد کنیم در حقیقت فکر و اندیشه ی او را مورد انتقاد قرار داده ایم و در نتیجه موجودیت اجتماعی او را نقد کرده و زیر سوال برده ایم. وقتی به یکی می گوئیم جنده یا کونی و یا دزد و کلاه بردار؛ از عمل او پرده برداری کرده ایم؛ پرده برداری از عمل او یعنی پرده برداری از فکر و عقیده ی او و پرده برداری از فکر و عقیده ی کسی یعنی پرده برداری از موجودیت اجتماعی او. به بیان دیگر موجودیت اجتماعی او را برای مردم افشا کرده ایم.

همین طور وقتی به کسی می گوئیم دروغگو، در حقیقت ماهیت واقعی و مفهوم گفته های او را افشا کرده ایم. افراد برای این دروغ می گویند که ماهیت واقعی خود یعنی موجودیت اجتماعی خود

را بیپوشانند. زنی که جنده است برای این دروغ می گوید که موجودیت اجتماعی خود را بیپوشاند؛ مردی که کلاه بردار است، برای کلاه برداری ناچار است که دروغ بگوید؛ پس دروغ گفتن یعنی گفتار آدم ها هم ناشی از تفکر آن ها و در نتیجه ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست. اگر دروغ های افراد را مشخص کنیم و به اصطلاح دست آن ها را رو کنیم، موجودیت اجتماعی آن ها را برای مردم رو کرده ایم.

به همین ترتیب اگر افکار و عقاید کسی را در مورد دین، مذهب، سیاست، اقتصاد، جامعه و ... مورد انتقاد قرار دهیم، موجودیت اجتماعی او را مورد تعرض قرار داده ایم. اگر از اعتقادات مسلمانان که همان افکار آن هاست انتقاد کنیم به موجودیت اجتماعی آن ها تعرض کرده ایم نه به موجودیت انسانی آن ها.

به همین منوال نسبت دادن خر و الاغ و اسب و قاطر و یابو و میمون و دیگر حیوانات به دیگران نیز نوعی انتقاد کردن از موجودیت اجتماعی آن هاست. در فرهنگ مردم خر نشانه ی نفهمی و یا بیگاری است. وقتی به یکی می گوییم خر از نادانی او یعنی از نداشتن فکر و عقل او انتقاد کرده ایم و همان طور که می دانید انتقاد از فکر و عقل یعنی انتقاد از موجودیت اجتماعی. یا از بارکشی و بیگاری او برای دیگران انتقاد کرده ایم که در این مورد هم بیگاری کردن از موجودیت اجتماعی افراد ناشی می شود. وقتی به کسی می گوییم روباه، مکار بودن او را برای مردم رو کرده ایم و مکار بودن هم ناشی از فکر آدم ها و بالنتیجه ناشی از موجودیت اجتماعی آن هاست.

بنابر این نسبت دادن صفات حیوانی به انسان ها نیز توهین محسوب نمی شود. اگر به حضرت محمد یا علی بگوییم خر، یا به امام زمان بگوییم الاغ، یا به آخوندها بگوییم مارمولک، به موجودیت اجتماعی آن ها تعرض کرده ایم نه به موجودیت انسانی آن ها!

اگر به رفسنجانی بگوییم کونی به موجودیت اجتماعی او تعرض کرده ایم، یعنی در واقع موجودیت اجتماعی او را برای مردم افشا کرده ایم. اما اگر بگوییم کیر تو کون رفسنجانی در حرف به موجودیت انسانی او تعرض کرده ایم و اگر بزاریم کونش در عمل به موجودیت انسانی او تعرض کرده ایم.

به همین دلیل است که مردم ناراحت می شوند به افکار و عقایدشان تعرض بشود. چون تعرض به افکار و عقاید یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی، یعنی تعرض به معیشت و منبع درآمد!

همان طور که گفتیم که انسان ها از راه موجودیت اجتماعی شان نان می خورند نه از راه موجودیت انسانی شان. به همین دلیل حاضرند به موجودیت انسانی شان تعرض بشه؛ کتک بخورند، شلاق بخورند، اما به موجودیت اجتماعی شان خدشه ای وارد نشه!

یارو حاضره مثل خر از دست مأموران نیروی انتظامی کتک بخوره، یا در ملاء عام شلاق بخوره اما کسی بهش نگه کونی یا زن جنده! یعنی حاضره به موجودیت انسانیش تعرض بشه اما به موجودیت اجتماعیش تعرض نشه! چرا؟ چون همان طور که گفتیم انسان ها از راه موجودیت اجتماعی شان نان می خورند نه از راه موجودیت انسانی شان. به همین دلیل حاضرند شلاق بخورند اما منبع درآمدشان قطع نشه!

مجاهدین خلق حاضرند تمام افرادشان در اردوگاه اشرف به دست جمهوری اسلامی و دولت عراق کشته بشوند تا بلکه حقانیتشان به مردم دنیا ثابت بشود. یعنی به مردم دنیا و امریکا بگویند: دیدید عقیده ی ما در مورد جمهوری اسلامی درست بود! و درست بودن عقیده یعنی تایید موجودیت خود در نزد دولت های غربی و ضایع کردن موجودیت جمهوری اسلامی در انظار جهانی!

یک جنده حاضره توی پاسگاه زیر همه ی مأمورای نیروی انتظامی بخوابه و به موجودیت انسانیش به زور تجاوز بشه اما توی محل کسی به او نگه جنده! چون گفتن جنده به او یعنی تعرض به موجودیت اجتماعی او؛ یعنی تعرض به منبع درآمد او!

خامنه ای حاضره روزی ده دفعه کون بده اما کسی از حرف هاش ایراد نگیره یا از اعمالش انتقاد نکنه؛ که نکنه خدای نکرده به موقعیت اجتماعی خدشه ای وارد بشه! یعنی حاضره به موجودیت انسانیش تعرض بشه اما کسی به موجودیت اجتماعیش تعرض نکنه!

این جاست که می فهمیم چرا افراد محکم به اعتقادات خود چسبیده اند؟ چون اعتقادات آن ها ناشی از موجودیت اجتماعی و در نتیجه ناشی از منافع آن هاست.

55555555555555555555

از این جا ما می توانیم به مفهوم مبارزه پی ببریم! هر مبارزه ای دو جهت دارد. جهت اول، مبارزه برای حفظ موجودیت و موقعیت اجتماعی خود و جهت دوم، مبارزه برای نفی موجودیت اجتماعی کسانی که می خواهند موجودیت اجتماعی و انسانی تو را زیر سؤال ببرند و موجودیت تو را نفی کنند؛ یعنی مبارزه با موجودیت اجتماعی کسانی که می خواهی سر به تنشان نباشد! در واقع مبارزه یعنی دفاع و حمله!

مبارزه برای حفظ موجودیت خود یعنی مبارزه برای حفظ شغل و موقعیت اجتماعی خود، یعنی مبارزه برای به دست آوردن موقعیت اجتماعی بهتر و بالاتر و مهم تر!

در این جا ما کاری به این نداریم که کدام موجودیت ها خود را حق می دانند و دیگران را نا حق. کدام موجودیت ها حقانیت دارند و کدام موجودیت ها حقانیت ندارند. چون هر فرد و گروه و حزب و دولتی برای خود حقانیت قائل است و سعی در نابودی و یا به کنترل در آوردن موجودیت های اجتماعی و انسانی مخالف خود می کند. مثلا سازمان های کمونیستی و مجاهدین خلق خود را حق می دانند و می کوشند که جمهوری اسلامی را از بین ببرند و در مقابل جمهوری اسلامی هم موجودیت خود را حق می داند و می کوشد که این سازمان ها و گروه ها را از بین ببرد. ما در باره ی مبارزه حرف می زنیم و مبارزه یعنی نابودی موجودیتی که ما نمی خواهیم وجود نداشته باشد.

مبارزه برای نفی موجودیت اجتماعی دیگران یعنی نقد گفتار و کردار و پندار آن ها، یعنی نفی بنیان های فکری و زیر سؤال بردن موجودیت آن ها؛ یعنی بی اعتبار کردن آنها؛ یعنی رو کردن دست آن ها؛ یعنی افشای ماهیت واقعی گفتار و کردار آن ها؛ یعنی ضربه زدن به منافع آن ها؛ و ...

گفتیم که موجودیت اجتماعی افراد، گروه ها، سازمان ها و دولت ها خود را در گفتار، کردار و پندار آن ها می نمایند؛ پس مبارزه یعنی تعرض به گفتار، کردار، و پندار افراد و گروه ها و دولت ها.

مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی مبارزه با موجودیت اجتماعی جمهوری اسلامی. موجودیت اجتماعی هر فرد و گروه و حزب و دولتی خود را در گفتار، کردار و پندار آن دولت یا آن فرد و گروه و حزب می نمایند. بنابر این مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی نقد بنیان های فکری جمهوری اسلامی،

نقد گفتارها و کردارهای دست اندرکاران جمهوری اسلامی و نشان دادن ماهیت واقعی گفتار و کردار و پندار مسئولان و سران جمهوری اسلامی هم در صحنه ی بین المللی و هم در صحنه ی داخلی.

ارزش کار شاهین نجفی در این است که با تفکر حاکم بر جمهوری اسلامی یعنی با مبانی فکری جمهوری اسلامی به مبارزه برخاسته است و این یعنی مبارزه با موجودیت اجتماعی جمهوری اسلامی! به همین دلیل است که جمهوری اسلامی بر آشفته و حکم قتل او را صادر کرده است!

چرا جمهوری اسلامی حکم قتل خواننده های دیگر را صادر نمی کند؟ چرا جمهوری اسلامی حکم قتل ابی و داریوش و هنگامه و دیگران را صادر نمی کند؟

هر ننه من غریبمی که توی اروپا و امریکا گیر کرده است می تواند برای ایران و یا خلیج فارس آواز بخواند و ترانه بسازد؛ اما هر کسی شجاعت آن را ندارد که بنیان های فکری جمهوری اسلامی را به چالش بکشد! کسی که برای خلیج فارس آواز می خواند و یا ایران ایران سر می دهد نه تنها موجودیت اجتماعی جمهوری اسلامی را نشانه نگرفته است بلکه با تقویت حس وطن پرستی و دفاع از آب و خاک و تمامیت ارضی، جوانان کشورمان را آماده ی جنگ خانمانسوز دیگری می کند. جنگی که خود جمهوری اسلامی هم به آن دامن می زند. و این یعنی آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریختن!

ارزش کار شاهین نجفی در این است که موجودیت جمهوری اسلامی را یعنی اسلام و اعتقادات اسلامی را هدف گرفته است. به همین دلیل است که مورد غضب جمهوری اسلامی و آخوندهای مرتجع قرار گرفته است.

مبارزه مبارزه س! مبارزه دادن نقل و نبات به همدیگه نیست! مبارزه پخش نقل و شیرینی نیست! مبارزه تعارف کردن و شما بفرمایید و خواهش می کنم و خیلی ممنون نیست! مبارزه نفی موجودیت اجتماعی کسانی است که اختیار جامعه را در دست دارند و وجود اجتماعی خود را به بقیه آحاد جامعه تحمیل می کنند.

جنگ، جنگ بین موجودیت های اجتماعی و تحمیل موجودیت خود به دیگران است. امریکا می خواهد موجودیت خود را به دنیا تحمیل کند؛ روسیه هم همین طور، چین و فرانسه و آلمان و انگلیس هم همین طور!

جمهوری اسلامی هم همین طور می خواهد موجودیت خود را به کشورهای منطقه تحمیل کند.

مبارزه این نیست که هر چه جمهوری اسلامی بگوید، تو بگویی چشم!... شما درست میگوید!

مبارزه این نیست که جمهوری اسلامی بگوید می خواهد کشتی اقیانوس پیما بسازد و تصویر چند تا کشتی امریکایی و اروپایی را توی تلویزیون پخش کند و تو هم توی شبکه های اجتماعی و رادیو تلویزیون این تصاویر را پخش کنی و این ادعاها را تکرار کنی! کاری که تلویزیون های به اصطلاح اپوزیسیون می کنند. (مانند تلویزیون تیشک وابسته به حزب دمکرات کردستان و تلویزیون پارس و و من و تو و کانال یک و بی بی سی و صدای امریکا و رادیو فردا و...)

مبارزه این نیست که هر چند روز یک بار سردار رادان فرمانده ی نیروی انتظامی بیاید پشت تلویزیون و برای ترساندن مردم طرح های جدید تابستانی و زمستانی ارائه کند و تو هم احمقانه این گوزهای سردار رادان را با بلندگو تکرار کنی! و به خیال خودت داری با جمهوری اسلامی مبارزه می کنی! این توپ و تشرهای فرمانده ی نیروی انتظامی بیشتر برای ترساندن مردم است تا یک اقدام عملی و شما هم با پخش این خبرها به این وحشت افکنی کمک می کنید!

مبارزه این نیست که جمهوری اسلامی هر چند روز یک بار ادعا کند که ماهواره به فضا می فرستد و تو هم باور کنی و این خبرها را پخش کنی!

مبارزه این نیست که هر چند روز یک بار جمهوری اسلامی ادعا کند که می خواهد زیر دریایی اتمی بسازد و تو هم این خبر را توی بلندگو کنی و به خیال خودت داری با جمهوری اسلامی مبارزه می کنی!

مبارزه این نیست که جمهوری اسلامی یک روز بگوید 3 درصد غنی سازی می کنیم، روز بعد بگوید 4 درصد غنی سازی می کنیم، روز دیگر بگوید 5 درصد غنی سازی می کنیم و توی تلویزیون کمی زردچوبه داخل شیشه به مردم نشان بدهند و بگویند این کیک زرد است و تو هم این مزخرفات را در تلویزیون خودت برای مردم تکرار کنی!

مبارزه با جمهوری اسلامی این نیست که بیاییم و بگوییم چون احمدی نژاد از سمت چپ مجلس رفته سمت راست مجلس این نشان دهنده ی اختلاف بین اصولگرایان و جناح احمدی نژاد است. کاری که تحلیلگران و مفسران صدای امریکا و بی بی سی و رادیو فردا می کنند!

مبارزه با جمهوری اسلامی این نیست که بگوییم چون خامنه ای یکی از فرماندهان سپاه رو برداشته و دیگری را به جای او گمارده است این نشان دهنده اختلاف بین سپاه و رهبری است. کاری که مفسران سیاسی و تحلیلگران صدای امریکا و بی بی سی و رادیو فردا می کنند!

مبارزه با جمهوری اسلامی این نیست که بگوییم چه کسی سپاه را تأسیس کرد و هدف از تشکیل سپاه چه بود؟

مبارزه با جمهوری اسلامی این نیست که هر حرکتی خامنه ای و یا احمدی نژاد کرد؛ بنشینیم و از آن معنی مورد دلخواه خود را در بیاوریم.

تکرار حرف های احمدی نژاد و خامنه ای و لاریجانی و دلخوش کردن به این که بین سران جمهوری اسلامی اختلاف افتاده و قند توی دل خود آب کردن، مبارزه نیست! تحلیل کردن این که چه کسی رییس مجلس می شود و دغدغه ی خامنه ای در سال آخر ریاست جمهوری احمدی نژاد چیست؟ مبارزه نیست! این تحلیلها بجز حرافی چیز دیگری نیست. سی و سه سال است که اپوزیسیون ایران حرافی می کند و آب از آب تکان نخورده است و اگر سی و سه سال دیگر هم این حرافی ها را تکرار کند باز هم آب از آب تکان نمی خورد!

به این گونه تحلیل ها می گویند حرافی سیاسی و به این تحلیلگران می گویند حرافان سیاسی! همان حرافانی که در بی بی سی و صدای امریکا حرافی می کنند.

مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی مبارزه با موجودیت اجتماعی جمهوری اسلامی.

مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی مبارزه با موجودیت اجتماعی سپاه و بسیج و نیروی انتظامی؛ و مبارزه با موجودیت اجتماعی هر نیروی نظامی و انتظامی و افشای نقش آن نیرو در جامعه.

مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی افشای تضاد بین حرف و عمل سران جمهوری اسلامی، یعنی افشای دروغ های جمهوری اسلامی.

تکرار این ادعاها مبارزه با جمهوری اسلامی نیست بلکه تأیید توانایی های دروغین جمهوری اسلامی است. تکرار این ادعاها مرعوب کردن مردم در برابر توانایی های دروغین جمهوری اسلامی و خاک پاشیدن به چشم مردم است. تکرار این ادعاها یعنی فریب جوانان در توانمندی جمهوری اسلامی و آماده کردن آن ها برای یک جنگ خانمانسوز دیگر است!

مبارزه این نیست که جمهوری اسلامی ادعا کند که سی و سه سال است که با امریکا در ستیز است و تو هم احمقانه این عوام فریبی ها رو باور کنی!

مبارزه این نیست که هر چه مقامات امریکایی در مورد توان نظامی جمهوری اسلامی بگویند تو هم احمقانه باور کنی که جمهوری اسلامی با امریکا دشمن است و امریکا از جمهوری اسلامی می ترسد.

مبارزه این نیست که هر چه مقامات ایران و امریکا در مورد تحریم می گویند تو هم احمقانه دلت را به این خوش کنی که این تحریم ها کمر جمهوری اسلامی را خواهد شکست!

مبارزه این نیست که تو دلت را به تهدیدهای امریکا بر علیه ایران خوش کنی و دست روی دست بگذاری تا یک ناجی خارجی بیاد و جمهوری اسلامی رو از بین ببرد! حتی اگر امریکا هم جمهوری اسلامی رو از بین ببرد چیزی بهتر از عراق و افغانستان برجای نمی گذارد؛ پس بهتر است که خودت دست به کار شوی!

مبارزه این نیست که جمهوری اسلامی فقری را که بر مردم تحمیل کرده و تقصیر آن را به گردن تحریم های دشمن می اندازد و تو هم این چرندیات را باور کنی و دوباره به خورد مردم بدی!

من که می گویم یک ماه خرید و خوردن مرغ و تخم مرغ را تحریم کنید، خواسته ی جمهوری اسلامی را بیان می کنم اما شما که حرف های جمهوری اسلامی را درباره ی تحریم ها تکرار می کنید خواسته های جمهوری اسلامی را بیان نمی کنید (؟) شما که گرانی ها و مشکلات اقتصادی را به گردن تحریم ها می اندازید دقیقاً همان چیزهایی را می گوید که خامنه ای و احمدی نژاد می گویند.

حتی اگر فرض کنیم که تحریم ها هم برداشته شوند؛ فکر می کنید همه چیز ارزان می شود؟ نخیر عزیز جون!... گرانی یک رابطه است. رابطه بین درآمد و مخارج! اگر حقوق و درآمد شما زیاد باشد همه چیز برایتان ارزان است اما اگر حقوق و درآمد شما کم باشد حتی یک چوب کبریت هم برای شما گران است. پس چه تحریم باشد و چه تحریم نباشد تا زمانی که جمهوری اسلامی به کارگران و کارمندان حداقل دستمزد (در حد از گرسنگی نمردن) را می دهد آتش همین آتش است و کاسه همین کاسه و جمهوری اسلامی کسی نیست که بخواهد مردم در رفاه باشند.

جمهوری اسلامی بر پایه های فقر و نکبت مردم به موجودیت خودش ادامه می دهد و تا شما این حرف ها را باور می کنید او به این دروغ ها ادامه میدهد و به فقر مردم دامن میزند و تقصیرها را هم به گردن دشمنان موهومی می اندازد. و البته امریکا و انگلیس هم در این توهم پراکنی به جمهوری اسلامی کمک می کنند و هر روز دم از تحریم های جدید بر علیه ایران می زنند. امروز 10 تا شرکت که معلوم نیست کدام شرکت ها هستند رو تحریم می کنند. فردا 20 تا شرکت دیگه، پس فردا ده بیست تا بانک دولتی و خصوصی (البته همه اش هم دروغ است) و خلاصه این تحریم ها و شرکت های نامعلوم تمامی ندارند و هر روز خوراک تبلیغاتی ایران و امریکا هستند و هیچ کس هم نمی تواند تأیید کند که این تحریم ها صورت گرفته یا نگرفته! تنها منبع معتبر برای تأیید چنین مزخرفاتی اوباما و خامنه ای و عوامل رژیم هستند که در مساجد با آن ها مصاحبه می کنند و از آن ها تأیید می گیرند.

بنابر این مبارزه یعنی نفی گفتار و کردار و پندار جمهوری اسلامی! می دانی نفی یعنی چه؟ نفی یعنی انکار این گفتارها و کردارها و پندارها و ادعاها! نفی یعنی دروغ خواندن این گفتارها و کردارها. چه گفتارها و کردارهای جمهوری اسلامی و چه گفتارها و کردارهای سران اروپا و امریکا!

نفی یعنی این که هر چه جمهوری اسلامی بگوید ما بگوییم دروغ می گویی! نفی یعنی این که وقتی جمهوری اسلامی می گوید ما با امریکا در ستیزیم، ما بگوییم دروغ می گویی!

نفی یعنی این که وقتی جمهوری اسلامی می گوید ما تحریم هستیم، ما بگوییم دروغ می گویی!

نفی یعنی این که وقتی جمهوری اسلامی بگوید ما کشتی و هواپیمای رادار گریز می سازیم، ما بگوییم دروغ می گویی!

جمهوری اسلامی می خواهد با این ادعاها توانایی و قدرت خود را به مردم القاء کند و ما هم با تکرار این ادعاها به او کمک می کنیم!

مبارزه یعنی وادار کردن کسی که حرف می زند به انجام دادن عمل! مبارزه یعنی این که اگر کسی خواست خودش را از روی بام یک ساختمان پایین بیندازد او را تشویق کنیم که زودتر خودش را پایین بیندازد. چون اگر کسی قصد خودکشی داشته باشد لزومی ندارد که برود روی بام یک ساختمان و به همه اعلام کند که می خواهد خودش را بکشد. می تواند بی سر و صدا خودش را در خانه حلق آویز کند. پس یا برای خودنمایی و جلب توجه مردم این کار را انجام می دهد و یا می خواهد که دیگران دست او را بگیرند و از او خواهش و التماس کنند که خودش را نکشد. (کاری که رضا پهلوی کرد و از امریکا التماس کرد که به ایران حمله نکند!) حالا هم که جمهوری اسلامی و امریکا هر چند وقت یک بار برای هم شاخ و شانه می کشند فقط احمق ها هستند که این شاخ و شانه کشیدن ها را باور می کنند و از دو طرف درگیر می خواهند خویشتن داری کنند. البته آدم زرنگ ها هم با ابراز نگرانی از به وجود آمدن جنگی دیگر در خلیج فارس به این توهم دامن می زنند و قیمت نفت و طلا را بالا می برند و ثروت های هنگفت به جیب می زنند.

وظیفه ما به عنوان مبارزان علیه جمهوری اسلامی و امریکا این است که هر چه زودتر به این وضعیت تهدید و شاخ و شانه کشیدن و این امریکا ستیزی دروغین جمهوری اسلامی که سی و سه سال است ادامه دارد پایان بدهیم. مرگ یک بار، شیون یک بار! مگر جنگ ایران و امریکا چه قدر طول می کشد که مردم را از خسارت های جنگ می ترسانید؟ وظیفه ی ما این است که دو طرف را تشویق کنیم که اگر راست می گویند با هم بجنگند! ایران و امریکا از این وضعیت نه جنگ و نه صلح بیشتر سود می برند تا این که جنگی در بگیرد. این چه مسخره بازاری ای است که هر چند روز یک بار فرمانده سپاه پاسداران و یا فرمانده نیروی دریای و یا هر خر دیگری از پای منقل بلند می شود و گوز بلندی می زند و تهدید به بستن تنگه ی هرمز می کند و چند روز بعد که همه می گویند آقا این گوز

نبود! رییدی!... وی با افتخار تمام از این گوزی که زده است بگوید: نه من نگفتم که تنگه ی هرمز را می بندیم!

وظیفه ی ما به عنوان مخالفان جنگ این است که آن ها را تشویق کنیم که هر چه زودتر تکلیف این ملت را تعیین کنند و به این مسخره بازی ها خاتمه بدهند. و این تنها با دروغ خواندن این شاخ و شانه کشیدن هاست که این مسخره بازی ها تمام می شود نه با باور کردن آن ها؛ که اگر این باور کردن ها تمامی نداشته باشد این ها هم به این شاخ و شانه کشیدن ها تا ابد ادامه می دهند!

مبارزه این نیست که با جنگ مخالفت کنی اما از شجاعت پاسداران و بسیجی ها در جنگ خانمانسوز ایران و عراق که منجر به تحکیم پایه های جمهوری اسلامی و فقر و فلاکت مردم شد، تعریف و تمجید کنی!

مبارزه این نیست که از شجاعت پاسداران در باز پس گیری خرمشهر تعریف و تمجید کنی اما در مقابل آواره شدن مردم خرمشهر و خرابی های پس از جنگ که سی سال است هنوز درست نشده و مردم خرمشهر آب آشامیدنی ندارند که بخورند، سکوت کنی. این تعریف و تمجیدهای تو فقط برای تقویت حس ناسیونالیستی و آماده کردن جوانان برای جنگی دیگر است. جنگی که در آن فقط مردم بیچاره کشته می شوند و تو و امثال رفسنجانی گردنتان کلفت تر می شود!

درست است که جنگ برای جمهوری اسلامی خیر و برکت داشت اما برای مردم بجز نکبت و بدبختی چیزی به بار نیاورد. از شجاعت پاسداران در بازپس گیری خرمشهر تعریف و تمجید می کنی اما از خرابی خرمشهر و این که صد سال دیگر هم به شکل اولیه اش بر نمی گردد هیچی نمی گویی؟ پس معلومه خیلی رندی!

یادت میاد یک زمانی خرمشهر مهمترین بند تجاری ایران بود و تمام کشتی های تجاری برای بار خالی کردن بار به این بندر می آمدند؟ حالا چی؟ آزادی خرمشهر چه سودی برای مردم بیچاره ی این شهر داشته که تو به آزاد سازی خرمشهر افتخار می کنی؟ به عواقب جنگ و خرید عده ای که به این جنگ دامن زدند و ایران را به این روز انداختند؛ فکر نمی کنی؟

میدانی مشکل تو چیه؟ مشکل تو اینه که مات دروغ های جمهوری اسلامی و امریکا و انگلیس و اسرائیل شده ای!

آقایی که خودت را اپوزیسیون جمهوری اسلامی می دانی! کاری که تو می کنی تحکیم پایه های قدرت جمهوری اسلامی است؛ نه تضعیف پایه های قدرت آن! کاری که تو می کنی نوکری بی جیره و مواجب برای جمهوری اسلامی است!

مبارزه یعنی نفی موجودیت جمهوری اسلامی! مبارزه یعنی نفی هر آن چه جمهوری اسلامی می گوید و ادعا می کند! مبارزه یعنی نفی پندارهای جمهوری اسلامی! مبارزه یعنی نفی مبانی فکری جمهوری اسلامی!

مبارزه یعنی دروغ گفتن، تهمت زدن، توهین کردن، بی آبرو کردن، بی اعتبار کردن، رو کردن دست ایران و امریکا، افشا کردن، از پشت خنجر زدن، ناجوانمردی کردن،

مبارزه مبارزه س! مبارزه پرنسیب ندارد! مبارزه اخلاق نمی شناسد! مبارزه مردی و جوانمردی نمی شناسد! مگر جمهوری اسلامی در مبارزه با مخالفان خود چیزی به نام اخلاق را رعایت می کند؟ آیا آفتابه انداختن به گردن جوانان کشورمان نشانه ی اخلاق است؟ آیا شکنجه ی مخالفان و تجاوز به زندانیان سیاسی نشانه ی اخلاق است؟ هر چه آخوندها درباره ی اخلاق نیک و حسنه می گویند همه اش باد شکم است. این ها را برای مردم می گویند نه برای خودشان!

همان طور که در بالا گفتیم دو نوع تعرض به موجودیت انسان ها داریم: تعرض به موجودیت اجتماعی انسان ها یعنی نقد گفتار و کردار و پندار آن ها و تعرض به موجودیت انسانی آن ها یعنی تحت فشار قرار دادن جسم و جان و روان آدم ها و یا آسیب رساندن به جسم آن ها. جمهوری اسلامی برای خوار و خفیف کردن مردم و به زانو در آوردن آن ها بیشترین تعرضات را به جسم و جان انسان ها وارد می آورد. وظیفه ی ما به عنوان یک مبارز این است که مردم را آگاه کنیم که دفاع از موجودیت انسانی خود را در اولویت قرار دهند. اگر هر کسی در مقابل تعرض مأموران رژیم از موجودیت انسانی خود دفاع کند، دیگر هیچ مأموری و هیچ رژیم می به خود جرأت نمی دهد که با مردم همانند یک حیوان رفتار کند و این باید به یک فرهنگ تبدیل شود. ما باید تعصب و غیرت را

در دفاع از ناموس و دین و مذهب و فکر و عقیده به سمت دفاع از موجودیت انسانی سوق بدهیم تا افراد بتوانند در مقابل تعرض به موجودیت انسانیشان از خود دفاع کنند. این حق طبیعی هر فرد است که از موجودیت انسانی خود در مقابل تعرض دیگران دفاع کند. آیا می شود به گاو میش ها بگوییم که در مقابل حمله ی گفتارها از خود دفاع نکنند؟

آن آقایانی که (فرخ نگهدار) به مردم توصیه می کنند در تظاهرات های خیابانی خشونت به کار نبرند؛ آیا به دولت جمهوری اسلامی و مأموران امنیتی و انتظامی هم همین توصیه ها را می کنند؟

بنابر این مبارزه یعنی آگاه کردن انسان ها به حقوق انسانیشان! مبارزه یعنی دفاع از موجودیت انسانی خود در برابر تعرض دیگران! دفاع از موجودیت انسانی یعنی دفاع از تعرض دیگران به جسم و جان حق طبیعی هر انسانی است.

جمهوری اسلامی هر جا که بتواند از زور و سرکوب و بگیر و ببند استفاده می کند مانند جمع آوری دیش های ماهواره و یا دستگیری دختران بد حجاب؛ اما هر جا که دستش به مردم نرسد و نتواند از زور استفاده کند از روش ترساندن استفاده می کند. مثلا وقتی نمی تواند جلوی مردم را در استفاده از اینترنت و شبکه های اجتماعی مانند فیس بوک بگیرد هر چند مدت یک بار دو سه تا دختر با ظاهر دختران بدحجاب پشت تلویزیون می آورد و در حالی که چهره ی آن ها را نشان نمی دهد که مبادا مردم آن ها را بشناسند، به عنوان کسانی معرفی می کند که توی فیس بوک با چند نفر آشنا شده و فریب آن ها را خورده اند و به این طریق می خواهد که با ترساندن خانواده ها کاری کند که خود پدر و مادرها جلوی فرزندانشان را در استفاده از اینترنت بگیرند.

یا وقتی نمی تواند جلوی فحشا را بگیرد با انتشار آمار ایدزی ها می خواهد که جوانان را بترساند که رابطه ی جنسی با زنان تن فروش نداشته باشند و به این طریق جلوی فحشا را بگیرد! و متأسفانه تلویزیون های اپوزیسیون هم به خیال خام خود که خبر مهمی از زبان مسؤلان جمهوری اسلامی به بیرون درز کرده است این خبرها را با آب و تاب تکرار می کنند و از چند کارشناس سیاسی هم در این مورد نظر خواهی می کنند. این آقایان سیاستمدار از خود نمی پرسند که چرا جمهوری اسلامی آمار دخترانی را که خودسوزی می کنند منتشر نمی کند؟ چرا آمار کودکان خیابانی و یا دختران زیر

دوازده سال که به فحشا روی آورده اند و یا حتی آمار فاحشه ها را منتشر نمی کند در حالی که نیروی انتظامی آمار تمامی این فاحشه ها را دارد!

جمهوری اسلامی از هر وسیله ای برای تحکیم موجودیت خود استفاده می کند. از اعدام، شکنجه، شلاق، سنگسار، دروغ، عوام فریبی، انحراف افکار عمومی، جاسوس سازی، و وظیفه ی ما هم این است که این ابزارها را از دست جمهوری اسلامی بگیریم و این استفاده ها را افشا کنیم. مثلاً جمهوری اسلامی هنگامی که اعتراضات خیابانی و موضوع زندانیان سیاسی مطرح می شود، با پیش کشیدن موضوع سنگسار سکینه ی محمدی از آن برای انحراف افکار عمومی مردم جهان استفاده می کند و کشورهای خارجی هم (مثل فرانسه و انگلیس و امریکا) بلافاصله با ابراز نگرانی از این موضوع به انحراف افکار عمومی مردم کمک می کنند. آیا تا به حال از خود پرسیده اید که چرا زنی که محکوم به سنگسار شده است باید ده سال هم در زندان بگذراند ولی هر روز سنگسارش به تعویق بیفتد؟ بجز استفاده از این موضوع چه چیز دیگری می تواند در میان باشد؟ متأسفانه بسیاری از اپوزیسیون هم که در مبارزه با جمهوری اسلامی راه را گم کرده اند؛ به این انحراف افکار عمومی کمک می کنند و به بازیچه ی دست جمهوری اسلامی تبدیل می شوند. نمونه ی دیگر این کار جمهوری اسلامی دستگیر کردن چند جوان جهانگرد به بهانه ی جاسوسی در مرز عراق بود که چند سال توانست با حکم اعدام و زندانی کردن آن ها اهداف خود را پیش ببرد. اما چون پای چند خارجی امریکایی در میان بود نتوانست به این بازی ادامه دهد و ناچار شد که آن ها را آزاد کند.

بنابر این مبارزه با جمهوری اسلامی یعنی کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی از هر وسیله ای! این یک نمونه از افشای ماهیت عمل جمهوری اسلامی است که در بالا نام بردم.

66666666666666666666

موجودیت اجتماعی افراد در موجودیت انسانی آن ها خود را می نمایند (تجلی می یابد)؛ به عبارت دیگر اگر موجودیت انسانی وجود نداشته باشد موجودیت اجتماعی هم وجود نخواهد داشت. اگر انسان وجود نداشته باشد نجار هم وجود نخواهد داشت. اگر انسان وجود نداشته باشد کارگر و کشاورز و بنا و بقال هم وجود نخواهد داشت. موجودیت اجتماعی و موجودیت انسانی در کالبد انسان یکی می شوند. به همین دلیل است که ما تمیزی بین این دو موجودیت قائل نمی شویم (به قول

معروف این دو موجودیت را با هم قاطی می کنیم) و در قضاوت هایمان موجودیت انسانی افراد را نادیده می گیریم و به چشم موجودیت اجتماعی به همه نگاه می کنیم. برای مثال وقتی مطلبی در انتقاد از اسلام می نویسیم اگر کسی ناراحت شود و به ما فحش بدهد بلافاصله او را به عامل رژیم و بسیجی و ساندیس خور متهم می کنیم بدون این که به موجودیت انسانی او توجه داشته باشیم. ای بسا که او هم کارگری باشد که موجودیت اجتماعی خود را نشناخته و موجودیت اجتماعی دیگران یعنی افکار دیگران را به دست آورده باشد. نمونه این طرز تفکر یعنی چسباندن موجودیت اجتماعی به دیگران و ندیدن موجودیت انسانی آنها را ما در تلویزیون های ماهواره ای و مخصوصاً تلویزیون کانال جدید وابسته به حزب کمونیست کارگری طرفدار انسانیت (؟) می بینیم. تا یکی زنگ می زند و از حرف های مجری انتقاد می کند بلافاصله صدایش را قطع می کنند و می گویند این هم یکی از عوامل رژیم بود. این ها اطلاعاتی هستند که تلفن مجانی دارند و می خواهند فحش و ناسزا بدهند و ...

یک مثال دیگر: ما باید از سیاست های سازمان مجاهدین خلق (نقش سازمان مجاهدین خلق در جامعه و عملکرد آن) انتقاد کنیم. اما وقتی پای جسم و جان افراد این سازمان در اردوگاه اشرف به میان بیاید باید از آن ها دفاع کنیم. این دفاع ما از مجاهدین اسیر در اشرف، دفاع از موجودیت اجتماعی سازمان مجاهدین خلق نیست، بلکه دفاع از موجودیت انسانی عده ای انسان اسیر در اشرف است.

من در دو پست که در فیس بوک گذاشته بودم، در یکی از پست ها از مجاهدین اسیر در اردوگاه اشرف یعنی از موجودیت انسانی آن ها دفاع کرده بودم. کامنت های بسیاری نوشته بودند که معلوم بود کسانی که از موجودیت اجتماعی مجاهدین نفرت داشتند با همان دیدگاه به این انسان های اسیر در اردوگاه نگاه می کردند و آرزوی نابودی آن ها را داشتند و به تنها چیزی که توجه نداشتند این بود که این ها هم جسمشان در بند است و هم روحشان اسیر موجودیت اجتماعی شان. البته عده ی دیگری هم بودند که بین موجودیت اجتماعی و موجودیت انسانی این افراد تفاوت می گذاشتند و به آن ها به چشم انسان نگاه می کردند؛ و در پست دیگری که در انتقاد از روسری مریم رجوی یعنی انتقاد از موجودیت اجتماعی مجاهدین گذاشته بودم این بار خود هواداران مجاهدین مرا به باد حمله

و ناسزا گرفتند که عامل رژیم هستیم، اطلاعاتی هستیم، سلطنت طلب هستیم، توده ای هستیم و ... از این دست موجودیت های اجتماعی دیگر!

همان طور که در بالا گفتم افراد به علت نشر افکار موجودیت اجتماعی خود را نمی گیرند (به قول معروف منافع خود را نمی شناسند) بلکه موجودیت اجتماعی طبقات حاکم بر جامعه را می گیرند. به بیان دیگر اکثر مردم با مغز خود فکر نمی کنند. دین و مذهب عقیده ی همه ی مردم نیست بلکه عقیده ی قشر خاصی از مردم یعنی روحانیت است. اما به علت نقش حاکمی که این قشر در طول تاریخ کسب کرده است، عقیده ی خود را به تمام افراد جامعه تحمیل کرده است. وظیفه ی ما به عنوان یک مبارز این است که بین افراد و عقاید تحمیلی بر آن ها جدایی بیندازیم و آن ها را به موجودیت اجتماعی خود آشنا کنیم. (به اصطلاح آن ها را با منافع خودشان آشنا بکنیم) مثلا اگر ما به امام زمان فحش دادیم و کسی ناراحت شد به او بگوییم تو چرا ناراحت می شوی؟ من که به تو توهین نکرده ام به امام زمان توهین کرده ام و به این ترتیب بین او و تفکرش جدایی بیندازیم و او را با این حقیقت آشنا کنیم که ما با موجودیت انسانی وی طرف نیستیم بلکه با موجودیت اجتماعی تحمیل شده به او مخالف هستیم. به این ترتیب او بین خود و تفکرش تمایز قائل خواهد شد.

یا اگر کسی به ما فحش داد ما به خودش به چشم یک انسان نگاه کنیم و مقابله به مثل نکنیم و به خودش توهین نکنیم بلکه به فکر و عقیده اش یعنی به امامان و پیامبران توهین کنیم. چون توهین به خودش وی را جری تر خواهد کرد و به دشمن آشتی ناپذیر ما تبدیل خواهد شد. برای مثال اگر در فیس بوک کسی به شما توهین کرد با وی مانند یک انسان رفتار کنید و برای کامنت توهین آمیزش لایک بزنید، نه این که به او انواع و اقسام موجودیت های اجتماعی را بچسبانید و او را از خود برمانید!

77777777777777777777

جامعه مانند صحنه ی بازی شطرنج است که هر کس در آن نقشی دارد؛ یکی در نقش شاه و دیگری در نقش پیاده ی سرباز؛ یکی در نقش وزیر و دیگری در نقش فیل. یکی مانند وزیر (رئیس جمهور) نقش مهمتری دارد و دیگری مانند سرباز نقش بی اهمیت تری!

نقشی که مهره های شطرنج بر عهده دارند بر اساس قواعد و قوانینی است که برای آن ها مقرر شده است. تا زمانی که این قواعد و قوانین شطرنج تغییر نکرده اند، تغییری در بازی شطرنج به وجود نخواهد آمد. بازی باز هم تکرار می شود با همان مهره ها و همان نقش هایی که برای آن ها مقرر شده است. کشتن فیل و اسب و یا گذاشتن شتر و زرافه به جای آن ها هم تغییری در نقش آن ها در بازی نمی دهد.

در صحنه ی جامعه هم همین طور است. نقش افراد و گروه ها در جامعه بر اساس قوانین و قواعدی است که برای آن ها در نظر گرفته شده است و تا زمانی که این قوانین و قواعد تغییر نکنند نقش افراد و گروه ها در جامعه همچنان باقی خواهد ماند. کشتن وزیر و وکیل و تعویض شاه و رییس جمهور هم تغییری در نقش آن ها نمی دهد. هر شاهی کشته شود شاه دیگری به جای او خواهد نشست، هر رئیس جمهوری برکنار شود رئیس جمهور دیگری جای او را خواهد گرفت. هر مجلسی منحل شود مجلس دیگری به جای آن تشکیل خواهد شد. بنابر این تا زمانی که قوانین موجود در جامعه در مورد نقش افراد تغییر نکرده ند نمی توان این نقش های اجتماعی را از بین برد. تا زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه آن از بین نرود این نقش هم چنان به موجودیت خود ادامه خواهد داد. برای تغییر نقش افراد و سازمان ها در جامعه باید قوانینی را تغییر داد که آن نقش ها را تعیین می کنند و به وجود می آورند.

در این جا به نادرستی طرز فکر افرادی پی می بریم که می پندارند اگر یک شاه برود و شاهی مهربان جای او را بگیرد وضع بهتر می شود. اگر رفسنجانی برود و خاتمی جای او را بگیرد همه چیز تغییر می کند. شعار " مرگ بر شاه و درود بر خمینی " از همین طرز فکر ناشی می شود. مردم در سال 57 فکر می کردند که اگر شاه برود و خمینی بیاید همه چیز درست خواهد شد. آن ها در مورد از بین رفتن موجودیت اجتماعی شاه یعنی وجود یک فرد دیکتاتور در رأس امور درست فکر می کردند چرا که به درستی شعار می دادند " مرگ بر این سلطنت پرفریب ". اما این که چه موجودیت اجتماعی دیگری می بایست جای رژیم سلطنتی را بگیرد، درک درستی نداشتند و خمینی و یارانش هم تعریف روشنی از موجودیت جمهوری اسلامی و نقش خمینی در آینده به دست نمی دادند. به همین دلیل شعار " نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی " یک شعار کورکورانه و از روی نا آگاهی بود.

مردم سال 57 از موجودیت اجتماعی پدیده ای به نام ولی فقیه و اختیاراتش چیزی نمی دانستند. آن ها نمی دانستند که جمهوری اسلامی همان حکومت سلطنتی است که آخوندها نامش را عوض کرده اند و خمینی هم همان نقش شاه را بازی خواهد کرد اما این بار در لباس آخوندی و با نام ولی فقیه!

یک مثال دیگر:

در جریان جنبش سبز یکی از شعارهای انحرافی " درود بر موسوی " بود. این شعار، همچنین شعار " مرگ بر شاه و درود بر خمینی " در انقلاب 57 موجودیت انسانی افراد را نشانه می گیرد نه موجودیت اجتماعی آن ها را؛ اما شعار " مرگ بر اصل ولایت فقیه و یا مرگ بر این سلطنت پرفریب " موجودیت اجتماعی افراد را نشانه می گیرد. شعار اول طرز فکر کسانی را نشان می دهد که فکر می کنند اگر یک موجود انسانی برود و موجود انسانی دیگر جای آن را بگیرد وضع خوب می شود؛ اما شعار دوم طرز فکر کسانی را نشان می دهد که می دانند باید موجودیت اجتماعی این افراد، یعنی نقشی که جامعه در اختیار آن ها گذاشته است باید از بین برود. باید قوانین بوجود آورنده ی این نقش ها یعنی همان اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی تغییر داد.

می بینند که جایگزینی افراد در یک سیستم اجتماعی (دولت، گروه، حزب، اداره) نقش آن ها را در آن سیستم تغییر نمی دهد. تا وقتی که آن سیستم پابرجاست این نقش ها همچنان وجود دارند و باید به وظیفه ی خود عمل کنند و سیستم به آن ها اجازه نمی دهد که نقشی متفاوت با آن چه از آن ها خواسته شده است انجام دهند؛ یک مأمور نیروی انتظامی هر چه قدر هم که آدم خوبی باشد نمی تواند خارج از محدوده ی وظایف خود عمل کند. چنان چه او خارج از این محدوده انجام وظیفه کند، توبیخ و سرانجام از کار برکناری شود.

بنابر آقای نوری زاده اشتباه فکر می کنند که چنان چه خامنه ای به گذشته ی خود برگردد و به همان آخوند عارف سابق تبدیل شود، جمهوری اسلامی هم می تواند به یک حکومت مردمی تبدیل شود! خامنه ای یک مهره در یک سیستم است که باید به وظیفه ی خود عمل کند و اگر در انجام این وظیفه کوتاهی کند تعادل سیستم به هم می خورد و سیستم به ناچار او را کنار می گذارد. همان گونه که سیستم نتوانست منتظری معتدل تر را تحمل کند و قبل از این که به قدرت برسد تکلیف او را

مشخص کرد. کسانی که فکر می کنند اگر منتظری با رژیم مخالفت نمی کرد و صبر می کرد تا جانشین رهبر شود حکومت مردمی تری را می توانست به وجود بیاورد، در اشتباهند؛ چون سیستم نمی گذاشت که او به شیوه ی خود عمل کند؛ همان طور که طالقانی را که احساس می کردند مانع کار است، از بین بردند.

نقشی که افراد در جامعه به عهده می گیرند همان موقعیت اجتماعی آن ها و یا موجودیت اجتماعی آن هاست. مانند مهره های شطرنج! مهره های شطرنج همه مانند هم هستند؛ همه از چوب و یا پلاستیک ساخته شده اند اما هر کدام نقشی در صحنه ی شطرنج دارند که با نقش بقیه متفاوت است. انسان ها نیز همه مانند هم هستند اما نقشی که در جامعه بر عهده می گیرند آن هارا متفاوت از دیگران می سازد.

گفتیم که انسان ها با موجودیت اجتماعی خود نان می خورند. بر این اساس انسان ها در دفاع از موجودیت اجتماعی خود سعی می کنند که نقش خود را در جامعه مهم و مفید به حال جامعه نشان بدهند. ارزش و موقعیت خود را در جامعه بالا ببرند و در عوض کار و موقعیت دیگران را ناچیز و بی ارزش جلوه بدهند. هر حزب و گروه و دولت و سازمانی هم می کوشد که نقش خود را در جامعه با اهمیت نشان بدهد و نقش دیگران را کم رنگ و بی ارزش! (به همین دلیل است که هیچ کس به ماست خودش نمی گوید ترشه!). این مبارزه ای است دائمی که مردم، گروه ها، احزاب و دولت ها بر سر موقعیت خود در جامعه با آن درگیرند. وظیفه ی یک مبارز این است که ماهیت واقعی این نقش را برای مردم روشن کند.

مثلا دولت ها می کوشند که نقش نیروی انتظامی را برقراری نظم و امنیت و دفاع از جان و مال و ناموس مردم نشان دهند. این درست است! اما کدام مردم؟ وظیفه ی نیروی انتظامی دفاع از جان و مال و ناموس سرمایه داران و دولتمردان و برقراری امنیت برای آن هاست. وظیفه ی نیروی انتظامی جلوگیری از تعرض طبقات فرو دست به طبقات بالا دست جامعه است. مردم ما و هم چنین مردم تمام کشورها نقش نیروهای انتظامی را در برخورد با تظاهر کنندگان به خوبی شاهد بودند. وظیفه ی نیروی انتظامی حفاظت از موجودیت اجتماعی سرمایه داران و دولت وابسته به آن هاست و وظیفه ی ما افشای این نقش است.

دولت می خواهد به مردم القاء کند که وظیفه ی ارتش و سپاه و دیگر نیروهای مسلح حفظ تمامیت ارضی و دفاع از آب و خاک و جان و مال و ناموس مردم در برابر تجاوز بیگانگان است. آیا نقش ارتش سوریه را در کشتار مردم کشور خودشان ندیدید؟ آیا نقش ارتش شاهنشاهی در کشتار مردم ایران در سال 57 را ندیدید؟ آیا این است دفاع از آب و خاک و ناموس وطن؟ اگر هم جنگی در بگیرد این سربازان بدبخت هستند که کشته می شوند نه فرماندهان ارتش!

وظیفه ی هر مبارزی این است که نقش واقعی موجودیت های اجتماعی را برای مردم بیان کند تا مردم به نقش واقعی این موجودیت های اجتماعی پی ببرند و فریب این گونه القائات را نخورند.

وظیفه ی ما به عنوان مبارز و یا انقلابی افشای نقش افراد و یا سازمان ها برای مردم و آگاه کردن آن هاست. چون کسانی که در جامعه نقش های مهمتری دارند برای فریب مردم؛ نقش خود و یا سازمان های وابسته به خود را تحریف می کنند و آن را به گونه ای دیگر نشان می دهند. مثلا خامنه ای خود را پیش برنده ی آمل و آرزوهای مردم و پیش برنده ی جامعه می داند و یا نقش نیروی انتظامی را در جامعه حافظان جان و مال و ناموس مردم اعلام می کنند. آگاهی دادن به مردم یعنی افشای نقش واقعی آدم ها و گروه ها و سازمان ها در جامعه!

88888888888888888888

ادامه ی این بحث می تواند به چگونگی تشکیل گروه ها، سازمان ها، احزاب و دولت ها بینجامد. به طور خلاصه می توان گفت که هسته ی اولیه ی گروه ها و جمعیت ها را افرادی تشکیل می دهند که موجودیت اجتماعی همانند دارند. مثلا کشاورزان، آهنگران، کارخانه داران، کارگران و غیره. این افراد برای رسیدن به منافع خود نیاز به متحد شدن پیدا می کنند. به همین دلیل گروه و سازمان اجتماعی خاص خود را (صنف) تشکیل می دهند و برای پیشبرد کار خود و تحکیم موجودیت خود سعی می کنند دیگران را هم به جمع خود اضافه کنند و به این ترتیب گروه خود را توسعه دهند و به دنبال تسخیر قدرت و در اختیار گرفتن تمام جامعه می کنند. منافع فردی افراد در این گروه ها و سازمان ها با منافع جمعی آن ها مشترک و هم در تضاد است. تا زمانی که حزب و گروه منافع آن ها را تأمین کنند به حزب کمک می کنند اما هنگامی که بفهمند حزب و گروه منافع آن را تأمین نمی کنند از حزب جدا می شوند و به دنبال گروه و دسته ای می گردند که منافع آن ها را بیان کند.

پایدار باشید!

دریا رهنما.....1391/5/6

سوره ی بعدی: هدف چیست وسیله کدام است؟

سوره هایی که منتشر شده و نیاز به بازنویسی دارند. این سوره ها در سال 87 نوشته شده اند

1- سوره ی زندگی جمعی

2- سوره ی اندیشه

3- سوره ی خوشبختی

4- سوره ی پول

سوره هایی که در حال نگارشند

1- سوره ی پول (جدید)

2- سوره ی راست یا دروغ